

میزگرد : طرح هدفمند کردن یارانه‌ها و رابطه‌ی آن با مسایل اجتماعی روز ایران

آقایان دکتر فریبرز رییس دانا و دکتر محمد مالجو

با سلام و تشکر از آقایان، دکتر رییس دانا و دکتر مالجو، که این وقت را در اختیار ما قرار داده اند تا این گفت و گو را در زمینه طرح هدفمند کردن یارانه‌ها داشته باشیم. بدون هیچ مقدمه‌ی دیگری به بحث اصلی می‌پردازیم. لایحه‌ی هدفمند کردن یارانه‌ها تصویب شده است. می‌دانیم که یکی از پیش شرط‌های پیوستن به سازمان تجارت جهانی حذف سوبسیدهاست. اینکه سوبسیدها چه هستند و اینکه با تجربه‌ی ای که ما داریم در شرایط خاص اقتصاد ایران چگونه عملی می‌شود، بحث جداگانه‌ای است. در حال حاضر می‌دانیم هر کدام از این پیش شرط‌ها وقتی بخواهد در ایران اجرا شود شکل و شمایل ایرانی به خودش می‌گیرد. از جمله خصوصی سازی که وقتی نگاه کنیم بیشتر اختصاصی سازی است. پس از این نقطه آغاز می‌کنیم که شرایط اقتصادی ایران چگونه است و این حذف سوبسیدها می‌تواند چه تاثیری در آن داشته باشد؟

رییس دانا: یک نوع گذار دارد اتفاق می‌افتد. به این معنا که سرمایه‌ها قدرت اقتصادی، مدیریت منابع مادی، منابع مالی و بانکی و اقتصاد ملی و زیرساخت‌ها از دولت و قسمتی از بخش خصوصی در حال انتقال به نهادهای نظامی کشور است. این سهمی که بخش‌های نظامی مستقیم و غیرمستقیم در اقتصاد دارند، تا کنون یکی از بی سابقه‌ترین‌ها در تمام جهان بوده است. ده سال پیش چنین نبود. از آغاز دهه ۸۰، دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی پرشد. بعد از روی کار آمدن دولت نهم به نظر من این جریان نهادینه شدو سرعت گرفت و حجم بسیار زیادتری از منابع جابه جا شدند. خیلی چیزهای جانبی دیگر هم اینجا به این گذاری که اتفاق می‌افتد مربوط می‌شود.

دو سه اشاره کنم به این بحث که منشا اصلی (و البته نه تمامی پیکره و بدنه‌ی) وقایع بعد از انتخابات دوره‌ی دهم ریاست جمهوری بود. آنکه منجر به بوجود آمدن جریان جنبش سبز شد، مقدار زیادی در ارتباط با همین گذار است. نکته‌ی دیگر بحثی است که این روزها در باره‌ی کودتا پس از انتخابات دوره‌ی دهم می‌شود. گمان می‌کنم که این کودتا، اگر نام آن کودتا باشد، حالا اتفاق نیافتاد. کودتا می‌تواند لباس‌های متفاوتی به تن کند. می‌تواند چکمه به پا کند یا گیوه. می‌تواند با چهره‌ی دژم باشد یا با ساز و آواز به میدان بیاید. می‌تواند با کارکرد و ابزار نظامی باشد و یا نباشد. کودتا به نظر من زمانی اتفاق افتاد که این گذار و دست به دست شدن منابع اقتصادی اتفاق افتاد، یعنی در دوره‌ی نهم. در جریان این گذار موضوع یارانه‌ها اهمیت پیدا می‌کند و دولت‌های قبلی، نه می‌خواستند به یارانه‌ها را به این شکل دست بزنند، نه می‌توانستند و نه صلاح می‌دیدند. با اینکه دولت خاتمی یک جهت گیری قوی اقتصادی نولیبرالی داشت، اما در مقابل رعایت خیلی از جنبه‌ها را می‌کرد. همین دولت خاتمی نتوانست یا نخواست همه‌ی جنبه‌های منفی سیاست تعدیل ساختاری را مهار بزند. از همان زمان هم نشانه‌ها و علائم خیلی جدی و برجسته‌ای وجود داشت که در بخش رقیب یعنی سرمایه داری میلیتاریستی در حال شکل گیری و قدرت گیری است. این سرمایه داری که به قدرت رسید به چند دلیل برنامه‌ی یارانه‌ها را در دستور کار قرار دارد. یک بهانه این بود که از برنامه‌ی سوم تدرک هدفمند کردن یارانه‌ها و نوعی تثبیت و جابه جایی دیده شده بود. باید در اینجا ریشه‌های سیاست‌های خاص آن دولت‌ها را نیز در نولیبرالیسم بشناسیم. اما دلیل دیگر دولت این بود که تفسیر اصل ۴۴ و نقش این اصل در خدمت این دولت قرار گرفت. پشتیبانی بسیار زیادی را دولت نهم از حیث قدرت عالی سیاسی، نظامی، روحانیت و ایدئولوژیک بدست آورد. بنابراین امکان را بدست آورد که این تحول و این تغییر را انجام دهد. دلیل دیگر این بود که خود دولت احمدی نژاد به شدت مایل به چنین کاری بود. این توضیح را لازم می‌دانم که این دولت راست‌گراترین دولتی است که تا کنون ایران به خودش دیده است. بعضی مواقع آدم‌ها اشتباهی طولانی مدت می‌کند. چهل سال نهضت آزادی یکی جریان لیبرال خوانده می‌شد به نحوی که فکر می‌کردی نهضت آزادی نماینده‌ی لیبرال ترین جریان‌های اقتصادی و سیاسی ایران است، ولی وقتی شما برنامه‌هایی را که برای توسعه‌ی اقتصادی توصیه می‌کنند و می‌بینید که حتما مدیرکل‌شان، ابراهیم یزدی، هم هرگز به اندازه‌ی برنامه‌های آقای احمدی نژاد در حوزه‌ی اقتصاد راست گرا نیست. هرگز نیست. به هر جهت این دولت به شدت سیاست‌های تعدیل ساختاری را پی می‌گیرد. به خاطر پوپولیسم و عامه گرایی با برنامه سعی می‌کند خودش را زیر و جبهه چپ و عدالت اجتماعی و اقتصاد مردم‌گرا هم پنهان بکند. یکی شانس هم که آورده و آن هم برخوردش و اختلاف سیاسی‌اش با امریکا که منجر به نزدیک شدن با دولت چاوز و مورالس و دیگران شده است. همه‌ی اینها این اشتباه را دامن می‌زنند. بنابر این این دولت در سایه‌ی این عوام فریبی‌ها هم جلو می‌رود و سیاست مربوط به حذف یارانه‌ها را پیش می‌برد. چیزی را که دولت‌های قبل جرات نکردند. اما چیزی که باز هم به دولت بیشتر جرات داد، همین مشارکت هشتاد و پنج درصدی اعلام شده‌ی مردم در انتخابات است که وارد بحث دیگری می‌شویم. این آمار درست یا نادرست به نام نظام و دولت او صادره شد. از بحث تقلب یا عدم تقلب یا صحت آماری فرار نمی‌کنم،

می‌گذارم برای وقت دیگر. به هر حال این پشتیبانی را از روزهای اول هم مسولان عالی رتبه‌ی کشور اعلام کردند بدین سان که وقتی می‌روید رای می‌دهید یعنی رای به نظام ما داده‌اید. بنابراین این پشتوانه را هم به نفع خودش برداشت. دست کم در حوزه‌ی یارانه‌ها و پشتوانه‌ی آن گفت کاری که من می‌کنم، مردمی است و مردم با ما می‌آیند. دیگر نمی‌آید بگوید که الان در شیراز و اصفهان رفته استقبال کنندگان پنجاه تا نود درصد کاهش پیدا کرده است. چرا؟! به خاطر این که این سرمایه داری میلیتاریستی که دارد جایگزین سرمایه داری گذشته می‌شود، ناگزیر است از ابزارهای قدرت و انواع ویژه‌خواری استفاده کند. در این مورد ما تجربه‌ی خیلی جاها را داریم. در روسیه، چین، هند وقتی نظام سرمایه گسترش یابنده شکل گرفت سرمایه داری مافیایی و گانگستری پیشاهنگان حضور در صحنه بودند.

باری این سرمایه داری میلیتاریستی در واقع نیازها و ضرورت‌های خاص خودش را داشت که یکیشان حذف یارانه‌ها بود. آرزوی سرمایه داری نولیبرال و نومحافظه کار (در آخر الگوی دولت احمدی‌نژاد) حذف یارانه‌هاست. برای اینکه می‌خواهد نیروی کار را تبدیل به کالا بکند و در بازار رهاش کند. مسوولیتی برای حمایت از دستمزدها و سطح زندگی مردم برعهده نگیرد. این مسولیت‌ها مانع حضور سرمایه‌های خارجی می‌شود که دولت با ولعی شگفت‌آور به دنبال آن است. ما در طرح‌های عمرانی و مطالعات اقتصادی مشخصاً می‌بینیم که مرتب توصیه می‌کنند کاری نکنید، حتی شده پول زیادی هم بدهید که طرح‌های شما را یک مشاور خارجی تایید کند. در موارد زیادی می‌دانند که یک مشاور خارجی ده درصد اطلاعات و توان تحلیل یک مشاور داخلی را هم ندارد، ولی باز می‌گویند تایید او را بگیرید. برای اینکه می‌خواهند راه را برای سرمایه‌داری خارجی باز کنند. سرمایه داری خارجی اتحادیه و سندیکا دوست ندارد. یارانه دوست ندارد. فقط آمده که بر بنیاد کارگر ارزان یک مقدار کارش را جلو ببرد. آمده از بیکاری استفاده کند و حتی به قیمت پایین آمدن دستمزدها.

از این‌که بگویم به هر حال هر کدام از دولت‌های قبل اگر در حال حاضر به قدرت می‌رسیدند، با یک بحران اقتصادی بزرگ هم روبرو بودند. هزینه‌های چسبیده‌ی دولتی بسیار بالا رفته است که مقدار زیادی از آن‌ها هزینه‌های نظامی و خریدهای نظامی است. مقدار زیادی از آن پولی است که دارند پخش و پلا می‌کنند برای آن دو سه میلیون نفری را که در حال حاضر به براق و پا در مرکب موتور در اختیار دارند. در آمد نفتی در فاصله‌ی یک سال از ۶۰ میلیارد به ۳۰ میلیارد رسیده است. در چنین اقتصاد پر هزینه‌ای این کاهش درآمد نفتی یعنی فشار بر توان حکومت. بعد هم درست است که بخش خصوصی ایران، بخش خودمونی و خصوصی شده، به شدت قدرتمند شده است. چک می‌کشند سی درصد فولاد خوزستان را می‌خرند، پنجاه درصد مخابرات را می‌خرند، بانک درست می‌کنند. اما این شبکه‌ی قدرت الان نیاز به این دارد که زمینه‌های کاهش تعهدات دولت کالالی شدن کار را را هر چه بیشتر برای خودش آماده کند. و بخش دولتی هم هنوز با اینکه دارایی‌ها را منتقل می‌کند، از هزینه‌های کم نشده است. در نتیجه تنها جایی که مناسب بوده و می‌توانسته به آن حمله‌ور شود، حقوق مصرف‌کننده، سطح زندگی کارگران و مردم و طبقه‌ی متوسط عادی و بازنشسته و جوان‌هایی است که آسیب پذیرند. از یک طرف ده بیست‌سال آموزش دانشگاه‌ها تا رسانه‌ها سال تبلیغ می‌کنند که تصدی‌گری دولت بد است، یارانه‌ها چیز بدی است. از طرف دیگر با عوامفریبی می‌گویند "مردمی هستیم و اگر خصوصی سازی می‌کنیم مردم یادمان نمی‌رود. آنقدر وجدان کاذب گروه‌های مختلف ساخته می‌شود تا نوبت به ضربه‌ی اصلی برسد.

باری دولت از این بهانه‌ها استفاده کرد و این ضربه را می‌زند که دامن دولت را از بحران نجات بدهد. معنای دیگر این است که سرمایه‌داری نظامی بتواند همواره کار خودش را جلو ببرد و با سرمایه‌های جهانی به پیوند برسد. حالا دیک چنی در عراق سرمایه دار بزرگ است. من اصلاً بعید نمی‌دانم که مثلاً یکی از این نهادهای نظامی وابسته به دولت برود با دیک چنی برای ساختن مثلاً فرودگاه نجف وارد سرمایه گذرای شود. آنها خیلی برایشان این ایدئولوژی‌ها و برخوردها با امریکا و غیره تابو نیست. آن چه که تابوست پرداخت‌های یارانه‌ها بود که به نظر من به سمت حذف آن دارند حرکت می‌کنند نه هدفمند کردنش.

آقای دکتر مالجو نظر شما چیست؟ به نظر شما آیا دولت‌های قبلی نمی‌خواستند طرح حذف سوبسیدها را اجرا کنند یا نمی‌توانستند؟ آیا برای روی کار آمدن این دولت نظامی ضرورتی این چنینی هست؟ یعنی می‌توانیم این طور برداشت کنیم که ضرورتی برای پیش بردن همین شروط بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی وجود دارد؟ یا نه؟

دکتر مالجو: نهادهای تصمیم‌گیرنده در خصوص طرح هدفمندسازی یارانه‌ها متنوع هستند، مثلاً مجلس و شورای نگهبان. اما من پاسخ به پرسش شما را صرفاً در چارچوب عزم جزم قوه مجریه برای اجرای این طرح می‌دهم. عزمی که در قوه مجریه برای اجرای این طرح وجود دارد محصول توافق بین دو گروه متمایز است. یک گروه عبارت است از بدنه‌ی

کارشناسی و تکنوکراتیک دولت که مثلاً اقتصاددانان دانشگاهی یا کارشناسان اقتصادی دولت و مسولان اجرایی رده‌های میانی را در برمی‌گیرد. گروه دوم نیز مدیران ارشد قوهی مجریه هستند که می‌توانیم تحت عنوان هیات دولت شناسایشان کنیم. به نظر من توافقی که هر یک از این دو گروه برای اجرای این طرح دارند از دو منبع متفاوت سرچشمه می‌گیرد. باید انگیزه‌ها و عزم جزم هر گروه را برای اجرای این طرح مستقل از همدیگر بررسی کنیم.

من ابتدا به انگیزه کارشناسان اقتصادی و بدنه‌ی تکنوکراتیک دولت می‌پردازم. در سال‌های پس از جنگ به تدریج زمینه‌های تسلط نوع خاصی از تفکر اقتصادی هم در بدنه‌ی اجرایی دولت و هم در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها فراهم آمد و ما شاهد نوعی هژمونی فکری تفکر اقتصادی دست راستی بودیم. به این معنا که بهترین شیوه‌ی تخصیص منابع را عمدتاً اتکا به نظام بازار می‌انگاشتند. بر اساس این باور، قیمت‌های بازار آزاد می‌تواند بهترین نوع تخصیص منابع را در نظام اقتصادی به بار آورد. این نظر در میان بخش‌های گسترده‌ای از اقتصاددانان، رسانه‌ها و از رهگذر اینها در افکار عمومی مقبولیت پیدا کرده است. من این جا کاری به درست و غلط بودن و نیز نقدهایی ندارم که می‌توان به این ایده وارد دانست. اما تسلط این ایده بر اذهان یک واقعیت تجربی است. در چنین چارچوبی هدفمندسازی یارانه‌ها گامی برای واقعی کردن قیمت یک سری از کالاهای استراتژیک به حساب می‌آید، از جمله مثلاً بنزین. استدلال بر این است که اگر معیشت جامعه به دست قیمت‌های واقعی سپرده شود، هم مصرف‌کننده و هم عرضه‌کننده در هر زمینه‌ای به تخصیص بهینه‌ی منابع مبادرت می‌ورزند. از منظر این دیدگاه، دسترسی به تخصیص بهینه‌ی منابع در گرو این است که نهادهایی غیر بازاری کمترین دخالت را در چرخ معیشت جامعه داشته باشند. بنابراین اگر میان بخش‌های گسترده‌ای از بدنه‌ی کارشناسی، اجماعی در خصوص حرکت به سمت هدفمند کردن یارانه‌ها وجود دارد، عمدتاً از باور به نوعی ایدئولوژی اقتصادی سرچشمه می‌گیرد. مجموعه‌ای از کارشناسان اقتصادی نه فقط در دولت کنونی بلکه در دولت‌های ۱۶ ساله‌ی پس از جنگ که چنین باوری دارند به تدریج و آهسته آهسته با گسترش این ایدئولوژی اقتصادی در ایران به این باور رسیده‌اند. این مجموعه از اقتصاددانان و کارشناسان دولتی از مدت‌ها پیش به زمینه‌های اجرایی چنین طرحی اندیشیده‌اند و این طرح را به این یا آن شکل روی میز سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان ارشد گذاشته‌اند. اما فقط در زمان دولت فعلی است که اجرای این طرح با مقبولیت تصمیم‌گیرندگان مواجه می‌شود.

حالا می‌رسیم به انگیزه‌ی گروه دومی که اشاره کردم، یعنی مدیران ارشد در دولت فعلی. انگیزه‌های توافقی که مدیران ارشد دولت فعلی در خصوص اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها به عمل آوردند کاملاً با انگیزه‌های گروه اول متفاوت است. به دلایلی که محل بحث ما نیست، دولت‌های قبلی اجرای این طرح را به صلاح ندانستند. اما همین طرح در نهایت، مقبول بازیگران اصلی قوهی مجریه و هیات دولت و تصمیم‌گیرندگان سیاسی در دولت فعلی قرار گرفت. حالا برای مطالعه‌ی انگیزه‌های این گروه اخیر باید به فضای کاملاً متفاوتی وارد شویم که ضرورتاً هیچ ربطی به ایدئولوژی اقتصادی ندارد. انگیزه‌ی دولت فعلی ضرورتاً این نیست که تخصیص منابع به طرز بهینه صورت پذیرد. اجازه دهید بحثم را با یک دورخیز شروع کنم.

ببینید دقایقی پیش آقای رییس دانا فرمودند که دولت نهم و دهم لیبرال‌ترین دولتی است که در طول تاریخ اخیر ما وجود داشته است. کسانی نیز هستند که خلاف نظر ایشان را دارند. تا همین دو سه سال پیش خیلی‌ها معتقد بودند که دولت نهم چه در شعار و چه در عمل چپ‌گرا و خواهان عدالت اجتماعی است. اما من شخصاً با این هر دو نظر مخالف هستم. به نظر من، مفاهیم سنتی دولت چپ‌گرا و دولت راست‌گرا برای توضیح دولت نهم اصلاً کفایت نمی‌کند. برای تبیین و فهم دولت نهم ما به مفاهیم جدیدتر و رساتری نیاز داریم. در سال دوم حاکمیت دولت نهم بود که من مفهوم جدیدی را پیشنهاد کردم که این جا هم در خدمت شما اجمالاً شرحی از آن به دست می‌دهم.

شدگی اقتصاد در سیاست می‌خوانم. این گرایش یعنی حرکت گرایش نوظهور در دولت نهم و دهم را من گرایش به حکم به سمت نوعی نظام اقتصادی که در آن مناسبات معیشتی و اقتصادی جامعه عمدتاً تحت تأثیر الزامات و ملاحظات سیاسی بخش کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم شکل می‌گیرد و تحت‌شعاع منطق سیاسی مورد نظر همان گروه تعیین می‌شود. یعنی این دولت به اجرای آن دسته از سیاست‌های اقتصادی مبادرت می‌کند که بتوانند در خدمت تحقق اهداف سیاسی بخش کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم قرار بگیرند. گاه سیاست‌های اقتصادی چپ‌گرایانه به پیشبرد اهداف سیاسی این گروه کمک می‌کند و گاه سیاست‌های اقتصادی راست‌گرایانه. نه منطق اقتصادی یا منطق اجتماعی بلکه منطق سیاسی است که بر سیاست‌گذاری‌های دولت فعلی در زندگی اقتصادی حاکمیت می‌کند. برخلاف منطق اقتصادی و منطق اجتماعی که همواره جهت‌گیری‌های مشخصی دارند، جهت‌گیری منطق سیاسی از یک موقعیت به موقعیتی دیگر چه‌بسا متفاوت باشد. دقیقاً به همین دلیل است که

دولت فعلی همواره انگار اهدافی معین اما برنامه‌هایی نامعین داشته است. بنابراین دولت گاه در پوشش اجرای سیاست‌های دست چپی و گاه در پوشش سیاست‌ها دست راستی همواره عمدتاً درصدد تحقق اهداف سیاسی بخش بسیار کوچکی از طبقه سیاسی حاکم بوده است. بسیاری از سیاست‌های اقتصادی دولت در حدوداً پنج ساله اخیر مصداق این بحث هستند.

محوری‌ترین هدف سیاسی دولت نهم را می‌توان تلاش برای ارتقای طبقاتی بخش کوچکی از طبقه سیاسی حاکم دانست که تا پیش از دولت نهم نه در رأس بلکه عمدتاً در میانه هرم قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی قرار داشتند، نوعی بازآرایی طبقاتی جامعه که به زیان بورژوازی پساانقلابی اما به نفع مجموعه کسانی از طبقه سیاسی حاکم است که همپیمان دولت نهم هستند. این هدف کلی را می‌توان به چند هدف جزئی‌تر تجزیه کرد. اولین هدف عبارت است از زمینه‌سازی برای انتقال دارایی‌های دولتی به نخبگان و توده‌های وفادار به گروه سیاسی مذکور. مثلاً تحولات اخیر در خصوص بازخوانی اصل ۴۴ قانون اساسی را به نحوی که در دولت و مجلس پیش می‌رود از این زاویه می‌توان نگاه کرد. در عین حال، سیاست خصوصی‌سازی بخشی از دارایی‌های دولتی به پیش‌شرط‌های دیگری نیز نیاز دارد. مثلاً جرح و تعدیل‌هایی که در پیش‌نویس اصلاحیه قانون کار در وزارت کار دولت نهم مطرح شد از سویی دست کارفرمایان را برای اخراج شتابان کارگران باز می‌گذارد و از دیگر سو کارگران را کماکان نابرخوردار از حق تأسیس اتحادیه‌های کارگری مستقل نگه می‌دارد. این یکی از لازمه‌های خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ای است که در جریان است. دومین هدف عبارت است از بسیج منابع مالی برای گروه‌های وابسته به دولت. واگذاری پروژه‌های اقتصادی بزرگ به برخی ارگان‌ها بدون مناقصه از همین زاویه قابل فهم است. همچنین کاهش نرخ بهره بانکی که منابع مالی گسترده‌ای را برای وام‌گیرندگان داندن‌دشت به ارمغان می‌آورد در همین راستا معنا می‌دهد. سومین هدف عبارت است از توزیع منابع مالی میان آن دسته از شهروندانی که بالقوه می‌توانند از گروه سیاسی مذکور حمایت سیاسی به عمل بیاورند. مصرف بی‌رویه از صندوق ذخیره ارزی، سفرهای استانی سابق هیأت دولت، و حتی طراحی سهام عدالت را می‌توان از ابزارهای تحقق همین هدف قلمداد کرد. سرانجام چهارمین هدف نیز عبارت است از زمینه‌سازی برای حفاظت کلیت طبقه سیاسی حاکم از شر تحریم‌های بین‌المللی. مثلاً به نظر می‌رسد سهمیه‌بندی بنزین نه ضرورتاً بر مبنای منطق اقتصادی یا منطق اجتماعی، بلکه بر اساس منطق سیاسی به اجرا گذاشته شد تا در شرایط اضطراری به نحوی ناگهانی به جامعه شوک وارد نشود.

این مثال‌ها عمدتاً نشان می‌دهند که در دولت‌های نهم و دهم این منطق سیاسی است که در طراحی و اجرای سیاست‌های اقتصادی حرف اول را می‌زند. به این معنا دولت فعلی همواره کوشیده است تا اقتصاد را در خدمت اهداف سیاسی بخش کوچکی از طبقه سیاسی حاکمه قرار دهد، بدون توجه به منافع سایر گروه‌ها در طبقه سیاسی حاکم و بی‌هیچ عنایتی به منافع توده‌های مردم. من اسم این رویه را حکم‌شده‌گی سیاسی گذاشته‌ام، یعنی حک شدن اقتصاد در سیاست.

با این مقدمه مفصل حال می‌توان هدفمند کردن یارانه‌ها را نیز از این زاویه نگاه کرد. اگر هیأت دولت درباره اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها توافق دارد، مبنای تعهدش به این طرح با انگیزه‌های بدنه کارشناسی کاملاً متفاوت است. هدف دولت از اجرای این طرح کاملاً سیاسی است. اولاً می‌خواهد خودش را حتی‌المقدور از شر هزینه‌های اجتماعی خلاص کند؛ ثانیاً می‌خواهد زمینه‌های تسریع انباشت سرمایه به دست بورژوازی نوظهور وابسته به خود را بیش از پیش فراهم بیاورد؛ ثالثاً می‌خواهد در جابجایی هزینه‌های دولت از سمت هزینه‌های اجتماعی به سمت هزینه‌های امنیتی که معطوف به مصرف در ماشین سرکوب است دست بازتری داشته باشد؛ رابعاً می‌خواهد در بازتوزیع منابع مالی حاصل از طرح هدفمندسازی یارانه‌ها بیش از پیش بکوشد تا حمایت سیاسی گروه‌های وابسته به خویش را خریداری کند. دولت فعلی می‌داند که به هیچ وجه حمایت سیاسی طبقه متوسط را با خود ندارد، لذا بابت از دست دادن آن‌ها و نارضایتی‌های اقتصادی طبقه متوسط بیش از این نگرانی ندارد. همه تلاشش درصدد کانالیزه کردن منابع مالی به سمت اقشاری از جامعه است که یا از همپیمانان خودش هستند یا بالقوه محتمل است که حامی سیاسی‌اش باشند.

برداشت من از صحبت‌های آقای مالجو این است که دولت این طرح را برای اهداف سیاسی شروع کرده است. یعنی یک سری فعالیت‌های اقتصادی و کارهای اقتصادی از جمله هدفمند کردن یارانه‌ها برای رسیدن به یک سری اهداف سیاسی. آقای رییس دانا می‌خواستند بدانم شما نیز با این برداشت موافقید یا نه؟ آیا این راهکارهای اقتصادی تکنوکرات‌هایی، که گفته شد نماینده‌ی ایدئولوژی نولیبرالی و نهادهای سرمایه‌داری بین‌المللی در ایران هستند و دارند آن را تبلیغ می‌کنند، برای پیاده شدن این سیاست‌هاست؟

رییس دانا: بر اساس صحبت‌های خود دکتر مالجو، می‌خواهم بگویم که اصلی‌ترین انگیزه‌های طرح هدفمند کردن یارانه‌ها انگیزه‌های طبقاتی است. البته من از صحبت‌های ایشان نشنیدم که بگوید انگیزه‌های طبقاتی را در این بحث‌ها کنار بگذارید. من بیشتر این را متوجه شدم که ایشان می‌گویند برخی از این پرداخت‌ها یا جنبه‌های اصلی این سیاست‌ها از اصل وفاداری برای یارگیری اجتماعی دارد انجام می‌شود. به هر شکل من برای اینکه بحث پیش برود فرض می‌کنم که نظر دکتر مالجو این بوده که تحلیل طبقاتی را در تحلیل هدفمند کردن یارانه‌ها به کار نبریم. این را فرض می‌کنم تا تاکید کنم و بگویم باید به کار ببریم. با توجه به این که در آخرین گفته‌شان، فرمودند: "انباشت سرمایه به دست طبقه‌ی نوظهور." بله هیچ چیز به اندازه این گفته، موضوع را طبقاتی نمی‌کند. طبقه‌ی نوظهور همان صاحبان انباشت سرمایه و ثروت‌های ملی و دولتی‌اند که بیش از این ثروت‌هایی که در دست دولت بوده و حالا می‌خواهد اینها را به خود، چونان بخشی از سرمایه داری خودی منتقل کند که همان سرمایه داری میلیتاریستی است. ما به این می‌گوییم تحلیل طبقاتی. اصلی‌ترین تحلیل این است. اما این‌که اقتضای را مورد حمایت قرار می‌دهد که نه کارگردن و نه سرمایه، در واقع جنبه‌ی عوام فریبانه و پوپولیستی داد. این جنبه‌اش را باید سیاسی بگیریم. برای اینکه می‌خواهد به این وسیله اولاً یک لایه دو سه میلیونی را به عنوان نیرویی که حاضرند حق الزحمه بگیرند و به خیابان بیایند، به طور موظف خدمت داشته باشند و بعد برای عوام تبلیغ کند و بعد هم بحران امروز را به فردا بيفکند.

اما فردا این پرداخت‌ها، یعنی پرداخت‌های نقدی یارانه ای که ایشان به عمل می‌آورد در مقابل تابش آفتاب تموز تورم بخار خواهد شد و تازه آن موقع است که به هر کس که دلشان بخواهند پول می‌دهند و اتفاقاً آن کسان را برای انباشت سرمایه می‌خواهند. من گمان نمی‌کنم که این انباشت سرمایه را می‌خواهد برای عدالت اجتماعی. اگر می‌خواست نمی‌سپرد به دست افراد وابسته به خودش. اجازه نمی‌داد سالانه ۱۵ میلیارد دلار از کشور فرار کند. اجازه بدهید یک رقم دیگر خدمت‌تان عرض کنم. که مشخص شود چقدر این مساله طبقاتی است. می‌گویند سالانه ده تا ۲۰ میلیارد دلار با این طرح صرفه جویی می‌شود. یعنی به طور متوسط ۱۵ میلیارد دلار در درآمد. این خودش یعنی نیمی از درآمد نفت و آن وقت صرفه‌جویی را دارد بازی سیاسی می‌کند سرونوشت کل آن را بدهند دست خودش. کل ابرارش را بدهند دست خودش و بعد بر آن اساس او بخشی از آن را برای نیروهای خودی خرج کند که چه بشود؟ آیا می‌خواهد به آنها عدالت برساند؟! ما که می‌دانیم نه. اگر این کار را می‌خواهد بکند اصلاً انتقال واحدهای دولتی، سرمایه‌ها و این منابع به دست خودی‌ها یا آن طبقات نوظهور یا بخشی از روحانیت و بخشی از بازار از چه روست؟ بنابراین نیروی اصلی آنجا دارد شکل می‌گیرد. ممکن است یک نفر بگوید باشد، این اتفاق دارد می‌افتد. انباشت سرمایه به نفع یک بخش خودمانی است ما به هر حال صورت می‌گیرد. این هم مهم نیست. مهم آن پولی است که دارد برای بسیجی‌ها می‌دهد.

خوب فکر نمی‌کنم در تحلیل اقتصاد سیاسی و تحلیل تاریخی بتوانیم این دومی را عامل تعیین کننده‌ی اولی به حساب بیاوریم. همچنین چیزی را ما متداول نداریم. متداول این است که قدرت اقتصادی در جایی دارد شکل می‌گیرد. این به صورت انباشت و به صورت توان اقتصادی نیروی نظامی و ترکیب این دو تا به اضافه‌ی اراده‌ی سیاسی و ایدئولوژیک، آنها دارند همه چیز را تعیین می‌کنند.

آمدیم بر سر عملکردهای این دولت. ببینید سه تا چهار سیاست را دکتر مالجو برشمرده‌اند که نعل و میخی بود. یعنی سیاست‌های چپ روانه و سیاست‌های راست روانه. من به عنوان یک اقتصاددان با ایشان، که می‌دانم اقتصاد دان توانایی است، صحبت می‌کنم. حاصل جمعی کارهای چپ روانه دولت، بیش از ۵۰ درصد کل منابعی نیست که برای کارهای راست روانه اش هزینه می‌کند. به سیاست کاهش نرخ بهره اشاره کردید. کاهش نرخ بهره بانکی، اتفاقاً برای انباشت سرمایه‌ی میلیتاریستی است. بعد هم وقتی نرخ بهره را کاهش داد، سطح اعتبارات برای نیروهای خودی افزایش یافت. یعنی پول ارزان در اختیار نیروی خودی قرار گرفتن. خیلی ساده. چون می‌دانستند آن اقا عرضه و لیاقت آن سرمایه‌دار واقعی را ندارد که آن‌تروپرونو است. بخش خصوصی برای تولید می‌خواهند و دعوا بر سر گشایش بازار است. اما به تولیدکنندگان واقعی اعتبار نمی‌دهد. به کسانی می‌دهد که مشق صف جمع کرده‌اند، آن بالا نشسته‌اند و مدعی هم هستند. تصرف زمین‌ها و ساختمان سازی‌های بی حساب و کتاب با پول‌های ارزان شده‌است ککار نیرویهای اقتصادی نیروهای نظامی، بی توجه به مصالح و منافع مردم. بورژوازی مستغلات با بورژوازی میلیتاریستی قاطی شده است. بله کاهش نرخ بهره به سود اینها دارد انجام می‌شود. تمام امتیازهای زمین شهری را به آنها می‌دهند و حاصل ارزش افزوده هم که به خارج فرار می‌کند.

از سیاست‌های چپ روانه‌ی دولت می‌گویند، توجه داشته باشید گسترش بیمه‌های روستایی چندان چیزی نبوده است. طرح شهید رجایی و بیمه‌ی درمانی روستایی و سرونوشت سالمندان روستایی را در اختیار کمیته‌ی امداد، که مال خودشان است،

قرار داده‌اند. یعنی وابستگان همین لایه‌ی نوظهور که فرمودید. در مورد انتقال منابع شما گفتید که منابع را به سمت این و آن منتقل می‌کند. بله به سمت نهادهایی منتقل می‌کنند که بتوانند از آنها نیرو بگیرند. مثل بنیاد مسکن یا مسکن مهر. در واقع اینها مال خودشان است و از اراده‌ی بودجه‌ی عمومی خارج می‌شود. خزانه‌داری کل یک سند نمی‌تواند از آنها بخواهد یا نمونه‌ی دیگر همین بنیاد مستضعفان است. الان نهادهایی که پاسخگو نیستند، نهادهایی از این دست هستند که زیر حمایت دولت قرار گرفته‌اند.

دکتر چیزی می‌توانستند بگویند که به نفع فرمایش ایشان بود و آن سهام عدالت است. اتفاقاً تمام سهم عدالت یک پوشش پوپولیستی داشت. اما چه گیر مردم آمد؟ چیزی بود که کاربرد انتخاباتی داشت. اما در زمانی که سهام عدالت را توزیع می‌کردند، ۱۵ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است. این سهام عدالت تمام پرداختی اش به یک میلیارد دلار هم نمی‌رسد. برای سال بعد هم متوقف شد. تمام آن لایه‌ی نوظهور ایستاده‌اند تا یکی یکی تمام سهم عدالت مردم را از چنگشان در آورند، آن هم به ثمن بخش. بعد می‌روند آن کارخانه را از آن خودشان می‌کنند. واحدهای تولید را از آن خودشان می‌کنند. دولت به دنبال کارهای درست راستی، پوپولیستی ظاهر سازه است. من نگفتم این دولت لیبرال‌ترین دولت بوده است. گفتم دست‌راستی‌ترین است. راست‌گراترین حکومت. لیبرال‌های قرن نوزدهمی خارج از حوزه‌ی اقتصاد، می‌دانیم آنقدر منش دارد که بگذارد من و شما حرفمان را بزنیم و او هم حرفش را بنزد. آن دوران تمام شده است.

حال چند نمونه از کاین دولت می‌آورم. سرکوب سندیکاها، واحدهای کارگری که دست به اعتصاب زده‌اند به شدت سرکوب شده‌اند. زندان رفتند. کتک خوردند. پرونده‌های جنایت‌های سی سال پیش آنها رو شده است. حالا فقط شرکت واحد بر سر زبان‌هاست یا نیشکر هفت تپه. ولی ما بیش از یکصد واحد صنعتی داریم که دچار بحران عظیم کارگری است. و همه‌ی آنها به نوعی سرکوب شده‌اند. آیا این چپ‌روی دولت است؟ اما به اتاق بازرگانی از گل نازکتر نگفته‌اند. نگذاشتند حتی برگ کل زیر پای بزرگان بازار و مولفه برود. موقع انتخابات در اتحادیه‌های کارفرمایی با تیتیر ۲۴ روزنامه‌های زرد و سبز و سیاه خبر می‌زنند. ولی وقتی که روز اول ماه می که کارگرانی را می‌گیرند که صرفاً برای بزرگداشت در پارکی جمع شده بودند و آن‌گونه وحشیانه می‌زنند و تعداد زیادی را دستگیر و زندانی می‌کنند، دولت و اتحادیه‌های کارگری می‌ایستند و حمایت می‌کنند. واردات به شدت آزاد شده است، همه‌ی خودی‌ها مجوز واردات گرفته‌اند. زمان دولت پنجم و ششم تا حدی کنترل به میان آمد. واردات اتومبیل را جلویش را گرفتند، همان زمان بود که سیاست‌های تعدیل اقتصادی به ایران آمد. دولت‌های پیشین نتوانستند این همه پیش بروند که این دولت دست راستی می‌رود.

کشور شده انبار بنجل‌های چینی. کشور ایران شده سوله‌ی بزرگ کالاهای چینی و ترک و مازاد انبارهای امارات. تمام کاسب‌کاران و سرمایه‌داران جزء شکست خورده‌اند. خود و کارگران زیر دست‌شان متلاشی شده‌اند. بیکار کردن‌های فراوان، نرخ رشد بیکاری به شدت بالا رفته است و دولت اعتنایی نمی‌کند. نکبتی کردن قانون کار در زمان این دولت اتفاق افتاده است.

حالا آمدیم بر سر انتقال واحدهای دولتی. تمام آنها را انتقال می‌دهند به نیروهای خودی. این نیروها مثلاً چک می‌کشند و ۵۱ درصد سهام مخابرات را می‌خرند. من اگر عضو دولت بودم تا خون در بدن داشتم نمی‌گذاشتم مخابرات، کشتی رانی، کشتی‌سازی، هواپیمایی ملی، یک ملت را بدهند دست بخش خصوصی. آن هم این‌گونه خصوصی که شیفته‌ی سرمایه‌داران خارجی هم هست. مگر امریکا می‌دهد؟ مگر اجازه داد که بندری در لوس آنجلس را حتی یک سهمش را به امارات بدهند؟ مگر شاه را که می‌خواست پان امریکن را بخرد، مسخره نکردند.

اما اینها تا مرز چاه‌های نفت را هم خصوصی کرده‌اند. آقای جابر می‌آید فولاد خوزستان را می‌خرد. بعد پس می‌دهد و قوه‌ی قضاییه حکم صادر می‌کند که باید پس بگیرند. بهره برداری از مجتمع شهید رجایی که جز و ۹ بندر بزرگ دنیا است، فروخته و خصوصی کرده است. کار به جایی رسیده که شش یا هفت سال قبل یکی از اعضای برجسته‌ی اتاق بازرگانی، که در آن وقت رییس بود، در مصاحبه رادیو تلویزیونی تقاضای خصوصی‌سازی بانک مرکزی را می‌کند. این همان کسی است که چندماه پیش گفته بود هم حالا یک چک می‌دهم، نمایشگاه تهران مال من (آخر تا حدی هم رقیب سرمایه‌داران میلیتاریستی است). از کارهای دیگر آقای احمدی‌نژاد آن که تمام تجربه‌ی ۵۵ ساله برنامه‌ریزی را داغان کرده است و عملاً گفت برنامه بی‌برنامه. فقط راست‌گرایان می‌توانند این را بگویند. این راست افراطی است و سیاست یارانه‌ای که آن هم در اختیار اوست. به دستور ایشان تمام بدهی بانک‌های ورشکسته را پرداخت می‌کنند. این شده که مثل قارچ بانک می‌روید. سامان، سرمایه، مولی‌الموحدين، انصار المهدی، و ...

امتیاز تفسیر اصل ۴۴ به رییس جمهور داده شده است. مساله کنترل و آن نظارت‌های دولتی به آن صورت تماما از بین رفته است. آوردن مالیات ارزش افزوده یعنی انداختن بار مالیاتی به دوش مصرف‌کننده (مردم) چیزی که لنین به آن می‌گفت ظالمانه‌ترین اختراعات بشر (مالیات‌های غیرمستقیم) که تو برای اینکه بتوانی آن را بگیری باید به مردم فشار بیاوری. عضویت در سازمان تجارت جهانی که تند و تند با آن مخالفت شده، جدی می‌شود.

اما فراموش کردن حقوق بشر توسط غرب در ایران. موضوع غرب دیگر کمتر از حقوق بشر و آزادی شده است. موضوع اتم و غنی‌سازی است. و در بحث غنی‌سازی، پدیده‌ای به نام حقوق بشر و حقوق کارگری با اولویت لازم وجود ندارد. حقوق کارگری در قلب حقوق بشر است و با در کنار آن بحث آن دیگری در میان نیست توسعه اعتبارات بانکی به نفع نیروهای خودی. همی اینها نشان می‌دهد که این دولت به شدت راست گراست. سیاست یارانه‌ای این دولت باید پایه‌ای داشته باشد. چرا این کار را می‌کند؟ شما می‌گویید برای اینکه به یک سری وفاداران چیزهایی برسد و من می‌گویم این جزیی از تصاحب و انباش است و برای این امر انجام می‌شود. برویم ببینیم یارانه‌ها به چه کسانی داده خواهد شد؟

دعوی که در خیابان‌ها در گرفت، آرزوهای بخشی از طبقه‌ی متوسط و تحصیل کرده بود. البته بسیار هم اثرگذار بود. مردم به خیابان‌ها آمدند. ناراضی بودند از این که به آنها بی‌اعتنایی می‌شود و حقوق‌شان نادیده گرفته می‌شود. از اینکه اعتراض می‌کنند به نتیجه‌ی انتخابات اما با ارباب و قتل و زندان و شکنجه و تهدید روبرو می‌شوند. گروه‌های متفاوت از مردم عمیقا ناراضی بودند و هستند. ما نیز از این حقوق آنان دفاع می‌کنیم، گر چه نه از انگیزه‌ها و محتوای جنگ قدرت درون نظام. حقیقت این است که تا قبل از ۲۰ خرداد و ۲۱ خرداد چنین حساب‌هایی در کار نبود. حقیقت این است یکی از رهبران این جنبش ۲۰ سال بود از خانه بیرون نیامده بود و حقیقت این است که هاشمی که آماج حملات این جناح قدرت بود، هزینه‌ی انتخابات را می‌داد و آمده بود جلوی پیشروی رقیب به سمت منافع خود و خودبپایش را بگیرد. آمده بودند در همین نظام قدرت اجرایی را به دست بگیرند. اگر گرفته‌بودند توانی بهمراتب کمتر از خاتمی برای حقوق بشر و آزادی به نمایش می‌گذاشتند. از همان آغاز جنگ اصلی، جنگ موقعیت اقتصادی بود.

باز در اینجا می‌گویم نقش طبقات را ببینیم.. یعنی اگر ببینیم که در منطقه یک و دو و سه شهرداری تهران که البته یک و نیم میلیون جمعیت دارد و جوان‌ها در آن برجسته و زیادند و به میدان تظاهرات آمدند، اما از ساکنان منطقه، ۱۷، ۲۰، ۱۹، ۱۸ بسیار اندک در این تظاهرات شرکت کردند. تحلیل‌مان پس از بررسی حق، دیگر ریشه یابی نمی‌شود. اگر روی لایه بندی‌های اقتصادی بحث نکنیم، چه کنیم؟ چرا محرومان شهری به شکل توده‌ای نیامدند؟ نه اینکه راضی بودند یا همه فریب دولت را خورده بودند. نه چنین نبود. آنها امیدی به جناح مقابل نداشتند. یعنی رهبری پشت‌پرده‌ی رفسنجانی آنها را تکان نمی‌داد و در اساس به انتخابات بی‌اعتنایی کردند یا حتا از روی بی‌اعتنایی و لجاج طرف هاشمی به میدان آمدند. آنان که انتخابات مجلس هشتم را تحریم می‌کردند، یک زمانی ۵۵ درصد بودند. حالا شده اند ۲۵ درصد و یا به قول رسمی ۱۵ درصد. عیبی ندارد. زندگی بالا و پایین دارد. ولی همان ۱۵ درصد کم نیست. این آقایان می‌گویند ۱۵ درصد؛ من می‌دانم که آمار انتخابات در یک ضریبی ضرب می‌شود که ممکن است تا ۲۵ درصد هم باشد. خیلی از این افراد آگاه کارگران آگاه و طبقه‌ی متوسط مدرن را از دست داده‌اند. این دولت هم طبقه‌ی متوسط سنتی را دوست دارد و آنها را می‌خواهد. در بازار و در جاهای دیگر طبقات مدرن را از دست داده است. اگر تحلیل‌های طبقاتی را به صورت مکانیکی به کار ببریم ممکن است یک نفر بیایید بگوید سرمایه داری این است و کارگر این، و نفهم سرمایه داری تغییر می‌کند و وقتی تغییر می‌کند، تحلیل طبقاتی، نه این که از بین برود، جلوه و رنگ آن دگرگون می‌شود و چه بسا به چشم نمی‌آید. مدت‌ها طول می‌کشد تا شناخته شود. به نظر من در ایران چنین بوده است. ضمن این که تحلیل طبقاتی روی یارانه‌ها روی وقایع بعد از خرداد و ارتباط اینها را به کار می‌بریم. معنی‌اش این نیست که خواسته‌های فرهنگی و مبارزات سیاسی را فراموش می‌کنیم. اتفاقا من از این تحلیل‌های فرهنگی و مستقل به جای خود دفاع می‌کنم. باز دوباره تایید می‌کنم که بله، مقدار زیادی از این سیاست‌های یارانه‌ای در واقع برای پارگیری بوده است. برای متشکل کردن حلقه‌ی وفاداران. اما گمان می‌کنم بحث به اینجا تمام نمی‌شود. بحث از اینجا آغاز می‌شود. یا دست کم لازم است آن بحث ما در کنار بحث شما برجسته شود.

نکته ای که شما گفتید با توجه به صحبت‌های آقای مالجو در حقیقت همان وجه ایرانی شده‌ی این هدفمند کردن یارانه‌هاست. فرار است سالانه حدود ۲۰ میلیارد دلار از هزینه‌ها صرفه‌جویی شود. حالا دولت می‌خواهد خودش تعیین کند که آن را چگونه توزیع کند و بخش عمده‌ی آن را به سمت نهادهای سیاسی و نظامی‌ای است که از او حمایت می‌کنند. انتقال قدرت به نهادهای نظامی از دولت نهم و دهم شروع نشده است. به دوره‌ی تعدیل اقتصادی بر می‌گردد که نهادهای اطلاعاتی وارد کارهای اقتصادی شدند و گاه گاهی خبرهای آن بخش می‌شد. آنچه آقای مالجو به عنوان

سیاست‌های به اصطلاح چپ‌روانه و راست‌روانه دولت مطرح کردند، تماماً شروط سازمان تجارت جهانی است. در اینجا به نظر تضادی در رفتار دولت‌های نولیبرال به چشم می‌خورد. با وجود این که این‌ها به سرعت دارند به سمت آن می‌روند و در بست شروط آنها را اجرا می‌کنند، اما در ظاهر نهادهای بین‌المللی نولیبرال و دولت‌هایی مثل آمریکا با این دولت مخالفت می‌کنند. این را چگونه توضیح می‌دهید؟

دکتر مالجو: من ابتدا اشاره‌ای به صحبت‌های آقای رییس دانا می‌کنم. آقای دکتر به خوبی نشان دادند که سیاست‌های اقتصادی این دولت در طول پنج سال گذشته سیاست‌های دست چپی نبوده است. عرض من هم همین است. فقط از پوشش سیاست‌های دست چپی استفاده شده است اما هدف اصلی عبارت بوده است از انتقال منابع مالی برای برآمدن یک طبقه ی نوظهور که حالا می‌توانیم بورژوازی نظامی نام‌گذاری‌اش کنیم. من تأکید دارم که از قضا به همین معنای سنتی کلمه نیز این دولت به معنای دقیق چندان نولیبرال نبوده است. برای همین هم هست که عرض کردم مفاهم راست و چپ برای توضیح اقتصاد سیاسی این دولت اصلاً کفایت نمی‌دهد. دولت‌های نولیبرال غالباً با توجه به یک آرایش پیشاپیش موجود طبقاتی در جامعه می‌کوشند نوعی قاعده‌ی بازی در حوزه اقتصادی را حکمفرما سازند که منافع طبقه‌ای که از ابزار تولید و سرمایه‌ی انسانی و اقتدار سازمانی به درجات بیشتری برخوردار است برآورده شود. آزادی اقتصادی به معنای مداخله‌ی هر چه کمتر نهادهای غیربازاری در اقتصاد از این زاویه نوعی قاعده‌ی بازی است که دست طبقات برخوردار را در استثمار طبقات نابرخوردار باز می‌گذارد. اجرای چنین قواعدی برای بازی معمولاً مهم‌ترین دستور کار دولت‌های نولیبرال است. حالا حرف من این است که دولت نهم به این معنا نولیبرال نبوده است. دستور کارش این نبوده که فضای پدید بیآورد تا طبقه‌ای که از ابزار تولید و سرمایه‌ی انسانی و اقتدار سازمانی به بیشترین حد برخوردار است منتفع شود. بلکه کوشیده است اصولاً آرایش طبقاتی جامعه را به هم بزند، آن هم عمدتاً به ضرر بورژوازی برآمده از فرزندان انقلاب و به نفع کسانی که پیشترها نه در رأس بلکه در میانه‌ی هرم قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی قرار داشتند. برای این منظور نیز گاه از پوشش سیاست‌های اقتصادی چپ‌گرایانه بهره برده و گاه از پوشش سیاست‌های اقتصادی راست‌گرایانه. اگر دولت احمدی‌نژاد عمر کند و اگر هدف اصلی خودش یعنی بازآرایی طبقاتی در جامعه را به حد اعلا بتواند به انجام رساند، بی‌تردید به یک دولت نولیبرال تمام عیار بدل خواهد شد. اما من به تحقق دو شرطی که الان عرض کردم سخت مشکوکم. تا پیش از تحقق این دو شرط معتقدم گرایش این دولت عبارت است از استفاده از سیاست‌های اقتصادی برای تحقق اهداف سیاسی بخش کوچکی از طبقه سیاسی حاکم.

حالا برگردیم به پرسش شما. با این مقدمه شاید بتوان گفت اختلاف نظر میان نهادهای بین‌المللی سرمایه با دولت فعلی ضرورتاً از نوع سیاست‌های اقتصادی مورد نظر دولت سرچشمه نمی‌گیرد بلکه ریشه اختلافات را باید در اهداف سیاسی مورد نظر این دولت جستجو کرد. مشکل نهادهای بین‌المللی سرمایه با دولت فعلی سر ایدئولوژی اقتصادی دولت نیست بلکه سر ایدئولوژی سیاسی دولت است.

آقای دکتر رییس دانا شما اگر بخواهید بحث بحران اقتصادی جهانی را هم در این رابطه ببینید، اختلاف نهادهای بین‌المللی را با این دولت چگونه می‌بینید؟ آیا وجود چنین دولتی با این سیاست‌های خاص، کمکی به حل بحران‌های جهانی می‌کند یا خیر؟ یا با نظر آقای مالجو موافقت می‌کند؟

رییس دانا: موافقم که تبلور اختلاف در سمت و سوهای سیاسی است. اختلاف‌های اساسی اقتصادی نیست. به ویژه ثابت شده که این دولت در راستایی حرکت می‌کند که اگر فقط انرژی هسته‌ای یا برخی اتهامات مداخله در کشور‌های همسایه و شبیه اینها نبود، درست یا نادرست سابقه‌ی فعالیت‌های تروریستی نبود، عملکرد این دولت، برای تلیفیک شدن با نظم نوین جهانی چیزی از دولت‌های ترکیه یا مصر کم ندارد که سهل است عملکرد و کارآمدی بیشتری دارد. سرعت خصوصی سازی در ایران (طبق نظرسنجی‌ها و سنجش‌های انجام شده) رتبه‌ی اول در جهان است. گذشت آن زمانی که ۶۵ تا ۷۰ درصد اقتصاد در دست دولت بود. الان ۵۵ درصد تا ۶۰ درصد در دست بخش خصوصی است. فولاد مبارکه - فولاد خوزستان - باشگاه‌های فوتبال - صنایع پتروشیمی - پیمانکاری‌های بزرگ تماماً توسط بخش خصوصی صورت می‌گیرد. بخش عمده انباشت سرمایه در دست بخش خصوصی است. در کشاورزی سرمایه گذاری دولتی تقریباً وجود ندارد. کشت و صنعت‌ها واگذار شده‌اند. ۹۹ درصد ساختمان‌های مسکونی که ساخته می‌شود توسط بخش خصوصی است. تازه خدمات شهری و شهرداری هم خدماتش را به بخش خصوصی منتقل کرده است. منابع شهرداری‌ها منابع ناپایدار هستند برای اینکه

فرصت می‌دهد که بخش خصوصی سرمایه‌گذاری کند. بنابراین بخش خصوصی الان خیلی فعال است. طرح‌های عمرانی دولت نیز جز به پیمانکاران خصوصی یا به پیمانکاری نهادهای وابسته داده نمی‌شود.

سازمان تجارت جهانی بیش از بیست بار تقاضای ایران را برای شرکت در تجارت جهانی را پس فرستاده‌اند. ایران آن را به نفع تجارت جهانی و عمدتاً غرب تعدیل کرد. غرب روی خواسته‌های خود ایستاد و ایرانی‌ها خواسته‌های خود را تغییر دادند. تا در این زمان که بالاخره در سازمان آن هم با شرایط عمدتاً تحمیلی امریکا به طور مقدماتی پذیرفته شدیم. حالا مانده است مذاکرات و امتیازدهی‌های بعدی. ولع عجیبی که در اینجا برای آوردن سرمایه‌داری خصوصی خارجی وجود دارد که در کمتر کشوری می‌تواند مشاهده کرد. اما قهر و ناز سرمایه‌داران خارجی، بی حد و حساب است. ای بابا کمی مناعت طبع هم خوب چیزی است. در دیپلماسی اقتصادی بگذارید ببینید خواستگاری. خودتان به این خانه و آن خانه ننوید.

من نظر آقای مالجو را در این زمینه قبول دارم که می‌گویند در مجموعه در خدمت جایگزین کردن یک لایه اقتصادی صورت می‌گیرد. بلکه این سیاست حاکم آن لایه است. این اصلی‌ترین است. من یک قدم عقب‌تر و یا جلوتر صحبت کردم. زیاد فرقی نمی‌کند. معتقدم آن لایه باید با آن انباشت سرمایه مجهز شود این مجموعه را می‌توان به نوعی جمع و جور کرد. من می‌خواهم بحث تکمیلی کنم. موقعی که اتحاد شوروی وجود داشت تقسیم‌بندی کشورها بر حسب مواضعشان نسبت به غرب ساده بود. یعنی جمال عبدالناصر را در کنار اتحاد شوروی می‌گذاشتیم. گرچه او با کمونیست‌ها برخورد سرکوبگرانه کرده بود. عبدالکریم قاسم را در کنار شوروی می‌گذاشتیم که با کمونیست‌ها برخورد نکرده بود. قاسم، که خود دیکتاتوری خشنی را بگزرده بود اما هدفش استقلال نسبی در برابر انگلستان بود، کمونیست‌ها را نکشت و به همین جهت هم آماج کودتای عبدالسلام قرار گرفت. بهر حال دولت‌ها تکلیف خود را در سطح جهان می‌دانستند. کشورهایی آفریقایی نیز این گونه بودند. اتیوپی گرایش شرقی داشت سومالی نه. یمن جنوبی گرایش چپ داشت و در ویتنام هم همین‌طور. پس از فروپاشی شوروی، تک قطبی شدن از یک سو و رقابتی شدن بازارهای جهانی بین قدرت‌های بزرگ از دیگر سو و تشخیص مشکل شده است. باید بدانیم کشوری که مستقل است و علم مخالفت با امریکا و امپریالیسم را برمی‌دارد تا چه حد جلو می‌رود و با منافع مردم و کارگران و در گسترش دموکراتیسم چه می‌کند. هم اکنون شما در کشوری حرف می‌زنید که با امریکا بیشترین مخالفت را دارد اما کاربرد کلمه‌ی امپریالیسم و سندیکا ممنوع است. امپریالیسم معنای اقتصادی دارد که مشخص است. من معتقدم امپریالیسم بیشتر از تمام تاریخ اکنون زنده است یا مسالهی زمان حال است. در سطح جهان اگر اتحادی بین مردم است فراتر از طبقات یکی از دلایلی آن باید استقلال باشد یکی دیگر دموکراسی است. این وضعیت پیچیده است و در این پیچیدگی به سادگی نمی‌شود گفت که بولیوی در کجای کار قرار دارد و ونزوئلا در کجا ایستاده است و دیگر کشورها در امریکا چه می‌کنند.

مثال دیگری می‌زنم. ایران ۹۴ ماه با عراق در جنگ بود و بعد هم اتفاق‌های منطقه‌ای دیگری پیش آمد، امریکا در ۱۹۹۰ به جنگ محدود و ۱۰ سال بعد به جنگ تمام‌عیار با عراق آمد. اما امریکا کاری که با صدام کرد، نابودی قطعی و شخصی دولت او و خود او و یارانش بود. در ایران چنین نیست. البته در ایران می‌گویند امریکا جرات حمله به ایران را ندارد. اما زمانه نشان داد که به زعم امریکا در این منطقه عراق دشمن اصلی بود. یعنی تمام نیروی خود را متوجه صدام کرد. صدام با همه‌ی جنایتکاری‌هایش در مقابل امریکا بوده است. می‌خواهم بگویم روابط ساده نیست. پیچیده است. امریکا ممکن است تا خیلی جاها بیاید، ولی آماده نباشد ترکیب سیاسی آن کشور به هم بخورد. ممکن است ایران از این مقوله باشد.

ممکن است دولت جمهوری اسلامی ایران بگوید امریکاجراتش را ندارد زیرا من در میان توده‌های مردم مسلمان نفوذ دارم. آنها دماغ امریکا را به خاک می‌مالند. خوب تظاهرات پس از انتخابات نشان داد که امریکا آنقدرها هم سعی نکردتا بطور عملی و سازمان یافته از این ماجراها بهره برداری کند. بلکه سعی می‌کرد با روش‌های سوگیری و حمایتی تبلیغاتی مداخله کند، ولی بین سران جنبش با امریکا ارتباطی نبود. این یک حقیقت است. اتفاقاتی که در اُکراین افتاد، در اینجا اصلاً نبود. (را البته می‌بینیم. با این وجود BBC و VOA هیچ کدام از سران جنبش سبز وابسته نبودند. عملکردهای جانبدارانه‌ی) نمی‌توانیم بگویم برنامه ریزی شده بود. یک پیچیدگی وجود دارد. من جمع‌بندی‌ام این است که ایران به لحاظ اقتصادی از دید ساختار امریکا دولتی به راه است اما در موضع سیاسی که در سطح جهان مهم است، ایران ناسازگار است. چند مثال می‌زنم: ۱- برای غرب آنقدرها که امنیت نفت برای او مهم است، قیمت نفت مهم نیست. دیدیم که نفت تا ۴۰ دلار هم رفت. ولی اگر امنیتی نفت به خطر بیافتد وارد عمل می‌شود. امنیت نفت را چه کسی به خطر می‌اندازد؟ ایران؟ نمی‌دانیم.

فکر نمی‌کنم بحث دیگری که می‌توانیم مثال بیاوریم این است که آمریکا در باره‌ی ایران دفعات زیادی وارد دوستی شد. نمونه‌ی آن طرح ایران کنتررا و ماجرای مک فارلین است. بارها این اتفاق‌ها افتاده است و معلوم شده که پشت پرده اتفاق‌هایی بوده است. حزب توده فدای همین رابطه‌ی پنهان شد. کشف شبکه‌ی مخفی سازمان فدایی‌ها و مجاهدین، کار ساده‌ای نبود. اینها توسط سیا شناسایی شدند. توسط نیروهای مستقیم و نامستقیم جدید و قدیم.

اما چرا اوپاما به طور نسبی در باره حقوق بشر عقب‌نشینی می‌کند؟ حقوق بشر برای اوپاما اولویت درجه یک ندارد. در صورتی که او از بهترین (حال بهترین با چه معیاری باشد برای بعد) رییس جمهورهایی است که آمریکا به خودش دیده است. اما او حساسیت چندانی به حقوق بشر ایران ندارد. حساسیتشان بحث اتمی است. این جریان اتمی چه اتفاقی است که دارد می‌افتد؟ این لایه‌ی نوظهور که آقای مالجو گفتند دارد می‌آید، چه نیازی به غنی‌سازی اورانیم دارد؟ چون سرمایه‌داری نظامی است دیگر و می‌خواهد بنیه‌ی نظامی را در برابر فشار سیاسی آمریکا تقویت کنند. ولی این بدان معنی نیست که اختلاف بین آمریکا و سوگیری دولت راست‌گرای ایران (که نولیبرال نیست و نو محافظه کار است) یک اختلاف خیلی اساسی است تا آنجایی که عده‌ای حسرت به دل، دل خوش کرده‌اند که آمریکا می‌آید و اوضاع دولت را به هم می‌زند. آمریکا نمی‌آید. نه به دلیل ترس. مطلقاً درست است که در ایران میهن پرستان، طرفداران استقلال و نیروهای چپ و دموکرات و ضد امپریالیست زیادند و در مقابل آمریکا خواهند ایستاد. ولی دلیلش فقط این نبود که خوزستان را اشغال نکرد. دلیلش فقط محاسبه‌ی هزینه است. دلیلش واقعاً این است که به طور اساسی در زمینه‌ی اقتصادی با ایران مسأله‌ای ندارد. ولی به لحاظ سیاسی دارد که این موضوع خیلی هم می‌تواند جدی و حاد باشد و بشود.

بعضی مواقع امپریالیسم آمریکا برای چیزهایی ماموریت دارد. شاید بخواهد مسایل سیاسی‌اش را حل کند. شاید بخواهد ایران را تهدید کند و فروش اسلحه را در خاور میانه بالا ببرد. زمینه سازی می‌کند تا تهدید شود. بحث امپریالیسم عمدتاً طبقاتی است و با بحث‌های پیش پا افتاده‌ای که هر چیزی را بلافاصله ما به ازای پول و اقتصادش را در نظر نمی‌گیرد، تفاوت دارد.

در رابطه با حرف‌های شما که این برهم زدن و شروع کردن این آشوب و اختلاف باعث می‌شد که سود زیادی ببرند، بازار اسلحه فروش زیادی داشته باشد و قاچاقی که در ایران بخش بزرگی از اقتصاد ایران را دارد و کالاها را به واسطه‌ی این شرایط می‌توانند از طریق دست‌چندم و با نرخ‌های بالا به فروش برسانند. اشاره کردید به شعارهای عدالت جوپانه‌ی این دولت که هدفمند کردن یارانه‌ها به کمک به افشار پایین می‌خواهد بکند. می‌خواهم روی این صحبت کنید. پیامدهای این طرح اگر اجرا شود عواقبش روی زندگی مردم چه خواهد بود؟ آیا این عواقب سبب خواهد شد که مردم بیشتری به این جنبش جاری در خیابان‌ها پیوندند؟

دکترمالجو: هدف دولت از اجرای این طرح در ظاهر عبارت است از اولاً برقراری عدالت و ثانیاً کاهش مصرف بنزین. این البته ظاهر قضیه است. به گمان من هیچ یک از این دو هدف با اجرای این طرح تحقق نمی‌یابند. می‌گویند طبقات فرادست‌تر در قیاس با طبقات فرودست‌تر به میزان بیشتری مثلاً کالایی چون بنزین را مصرف می‌کنند و با توجه به قیمت یارانه‌ای کنونی به میزان بیشتری از یارانه‌ها برخوردار می‌شوند. اما وقتی قیمت بنزین باصطلاح واقعی شود و در عین حال باز توزیع منابع مالی آزاد شده از طریق این طرح میان طبقات فرودست‌تر چندان عادلانه به اجرا گذاشته نشود، اتفاقی که می‌افتد این است که گرچه نیاز افشار گوناگون به مثلاً مصرف بنزین کماکان ثابت است اما به دلیل افزایش قیمت این کالا حالا دیگر الگوی توانایی مالی افشار گوناگون برای تأمین مالی نیاز خود به همان صورت سابق نیست. یعنی طبقات فرودست‌تر بعد از اجرای طرح دیگر توانایی سابق خود در خرید را نخواهند داشت. اما طبقات فرادست‌تر چون حساسیت‌شان به افزایش قیمت مثلاً بنزین کم است چندان تغییری در الگوی مصرف خودشان نخواهند داد. بنابراین معلوم است که فشار کاهش مصرف انگار بناست عمدتاً به طبقات فرودست‌تر وارد شود. انگار این است عدالتی که از آن دم می‌زنند. از سوی دیگر آیا میزان مصرف طبقات فرودست‌تر کاهش می‌یابد؟ با توجه به ساختار حمل و نقل و زندگی شهری و عواملی از این دست که تعیین‌کننده میزان نیاز به کالایی مثلاً مثل بنزین است، بعید به نظر می‌رسد میزان مصرف بنزین به طرز چشمگیری میان طبقات فرودست‌تر کاهش یابد. در واقع چون مثلاً بنزین برای طبقات فرودست‌تر از کشش قیمتی ناچیزی برخوردار است علی‌رغم افزایش قیمت آن موجب کاهش مصرف این طبقات نخواهد شد بلکه عمدتاً باعث می‌شود نوعی جابجایی در سبد مصرفی این طبقات اتفاق بیفتد یعنی این طبقات از منابع مالی بسیار محدود تخصیص یافته به مثلاً آموزش و سلامت و اوقات فراغت و اقلامی از این دست می‌کاهند تا بتوانند کمابیش میزان مصرف ناگزیر سابق خویش در زمینه کالاها ضروری‌ای چون بنزین را ادامه دهند. بنابراین فشار اجرای این طرح عمدتاً بر روی طبقات فرودست‌تر وارد

خواهد شد اما نه ضرورتاً به شکل کاهش چشمگیر در مصرف بنزین بلکه در قالب نابرخورداری بیش از پیش از اقلامی چون آموزش و سلامت و بهداشت و زمینه‌هایی از این قبیل. این‌ها همه هزینه‌هایی است که طبقات فرودست‌تر جامعه برای تحقق اهداف سیاسی دولت فعلی متقبل می‌شوند.

اما آیا این امر باعث تغییر کنش سیاسی طبقات فرودست‌تر نسبت به نظام سیاسی حاکم خواهد شد؟ بی‌تردید نارضایی‌های اقتصادی افزایش خواهد یافت. اما باز پرسش این است که آیا افزایش نارضایی‌های اقتصادی به کنش سیاسی مخالف‌خوان بدل خواهد شد؟ من توانایی پیش‌بینی در این زمینه را ندارم.

دکتر رییس دانا: به نظر من یارانه‌ها و بحث‌های مشابه را که دکتر مالجو گفت، نمی‌تواند عدالت اجتماعی را به ارمغان بیاورد. هدفی که اعلام می‌کند مثلاً این است که چون بالایی‌ها اتومبیل بیشتری دارند، بیشتر حرکت می‌کنند، باید بیشتر هم پول بدهند. این طرح خیلی ایستاست. اقتصادی که در آن پویایی نباشد به درد نمی‌خورد. پویایی در این است که می‌تواند بار این هزینه را بر روی حقوق و دستمزد دریافتی یا سود منتقل کند. این برای ما به عنوان یک روشنفکر رادیکال مهم است. مصرف بنزین رابطه‌ی معنا داری با قیمتش ندارد. مگر قیمت‌ها ناگهان سه یا سه و نیم برابر افزایش یابد. دست کم در سطح معینی از قیمت‌ها. من این را در بررسی آماری ثابت کردم که روند افزایش قیمت‌ها تاثیری بر روی مصرف ندارد و آن را در ژورنال انگلیسی زبان چاپ کرده‌اند.

مصرف متوسط با توجه به ساختار شبکه‌ی رفت و آمد شهری و ساختار فنی خودروها شکل می‌گیرد. این ساختارها پیچیده‌اند. تهران زیر ۸ میلیون جمعیت دارد. چقدر ماشین در تهران تردد دارد؟ سه و نیم میلیون. ۹ میلیون اتومبیل در ایران است. یعنی از هر ۲/۲ نفر یک نفر ماشین دارد. ما شبکه‌ی حمل و نقل شهری نداریم. تولید خودرو سود و سدهای ویژه‌ی نهادی دارد. خریدار دارد روی قیمت خرید سوسید می‌دهد. همه‌ی اینها تحمیل شده است و مردم مجبورند از آن استفاده کنند. چون باید سر کار بروند و زندگی کنند. پس مصرف ربط چندانی به قیمت ندارد، مگر وقتی که قیمت‌ها ناگهان ۱۵ برابر و یا بیشتر شود. این تغییر اعلام شده و نامطمئن شیوه‌ی اعطای یارانه‌ها تاثیری روی افزایش رفاه اجتماعی ندارد، بلکه آن را بدتر می‌کند. روی مصرف و بهینه‌سازی الگوی مصرف تاثیر ندارد، بلکه موجب گسترش محرومیت‌های غذایی، فرهنگی و جز آن می‌شود. البته روی بعضی از داروها ممکن است تاثیر داشته باشد. این لایحه در همین حد جواب می‌دهد نه در همه‌ی کالاها.

حال زیان‌کنندگان را به لحاظ اجتماعی اقتصادی جور دیگری هم می‌شود دید: مثلاً زنان سرپرست خانوار، امکان بالا بردن دستمزدشان را ندارند. آنها همیشه کمترین دستمزدها را می‌گیرند. هزینه‌ی حمل و نقل شهری برای کارگران خیلی بالا می‌رود. بعضی از کارگران ما برای اینکه سرکار بروند چند بار ماشین سوار می‌شوند. برای جاهایی که سرویس ندارند اگر هم سرویس بگذارند جور دیگری از دستمزدش کم می‌کنند. چون سرمایه دار که نمی‌خواهد ضرر کند. به دهک‌ها اگر نگاه کنیم، دولت می‌گوید من ۵ دهک را در اولویت گرفته‌ام. اول سه دهک بود و بعد مجلس گفت اشتباه کرده ۵ دهک و بعد هم گفت همه‌ی یارانه را قطع کند و به همه بدهید. پوپولیزم در مقابل پوپولیزم.. مرکز آمار ایران با این آمارگیری‌ها برای شناختن نیازهای مردم در دهک‌ها کاملاً شکست خورده. خودش می‌گوید ۳۰ درصد اشتباه داریم. مگر سی درصد کم است. ما می‌دانیم که وقتی شما درآمد مردم را می‌پرسید و از آن طرف می‌خواهی چیزی بدهی یا ندهی، او درآمدش را کم جلوه می‌دهد و نیازش را بیشتر. حتماً نیازهای ما با یکدیگر تفاوت دارد. ممکن است من یک بیماری پر هزینه داشته باشم. بدون کتاب، رسانه و اطلاعات نتوانم زندگی عادی داشته باشم. تشخیص این گونه نیازها دشوار است. برای کمک به لایه‌ی سرمایه‌دار نوظهور که قرار است همه‌ی قدرت مورد نظر را داشته باشد، انبوهی را می‌توانند بفرستد به کمک آن هم با جوان کاذب. اینها موجوار می‌آیند و مورد مرحمت قرار می‌گیرند مثل بسیجی‌ها، عضو مساجد و دیگر موظفان. این بحث‌ها که به کی زیادی دادی و به کی کم در چارچوب مطلحت نظام پاخت می‌شود فضولی زیاد. قانون هم می‌گذارند. مصوبه هم می‌گذارند. اما اگر کارگر اعتصاب کند، کارگر اعتصابی دریافتی ندارد. برای چاپ کتاب مشکل پیدا می‌کنیم. چون عضو کانون نویسندگان هستی. بنابر انتقام‌جویی‌ها و گرفتن عکس‌ها و به این بهانه که در فلان تجمع بوده‌ای، می‌گویند به تو حقوق و یارانه نمی‌دهیم. چون حقوق را می‌بری سندیکا. می‌دهی به کانون. تمام آنچه قانون اساسی به عنوان کرامت انسانی از آن نام می‌برند، شرف انسانی این‌گونه به خطر می‌افتد. آن چیزی نیست که با ارزش‌های ریالی بتوانی آن را ارزش گذاری کنیم که اگر به خطر بیافتند راه استثمار و فساد باز می‌شود.

من هم این را قبول ندارم که در مورد این جمله‌ی معروف که هر جا فشار هست، مقاومت هم هست. بسیار فشارها که مقاومت را در هم می‌شکنند. بعضی وقت‌ها مقاومت قوی‌تر از فشار است. بجز تحلیل طبقاتی که چارچوب پایه‌ای مطالعه است، روش تحلیل هم مهم است. نباید در تله‌ی اقتصاد عامیانه‌ی افتاد. اینجور نیست که فشار را کم یا زیاد کنیم برای پارکشی. بازی کنش و واکنش، شطرنجی نیست. دانش اجتماعی پیچیده است. حضور مردم قابل پیش بینی نیست. درنگرش کلی واقعیت این است که ضربه‌هایی که در این تابستان وارد آدمواجی فرستاد که به رغم سرکوب نشان داده است که برای مردم خیلی راه‌ها عینیت پیدا کرده است. نارضایتی‌ها در میان گروه‌های مختلف اجتماعی اگر شتاب بگیرد، انتظار عمومی این است که مردم بیشتر بیبوندند به جایی که عینیت می‌بخشد به نارضایتی مردم، یعنی درکف خیابان. اما آیا این امکان بالقوه بالفعل می‌شود یا نه، نیاز به چند چیز دارد. ۱- چقدر دستگاه سرکوب می‌تواند مصمم جلو برود و از درون تجزیه نشود. کجا دردش می‌آید. ایستاده در حالی که پسرش آن طرف خیابان مقابلشان است. مگر پسر روح‌الامینی نبود. در زمان شاه هم همینطور بود. ژنرال‌ها می‌دیدند پسر و دختر خودشان در خیابان است. ۲- خرده لایه‌های اجتماعی ۳- امکان سازماندهی و رهبری ۴- خود جریان‌هایی که در حال حاضر موج را در دست دارند. مثلاً میر حسین موسوی چند ماه پیش در مورد یارانه‌ها موضع گرفت. این مساله سابقه نولیبرالی دولت خاتمی و برنامه‌های کروی را جبران نمی‌کند. ۲۰ سال گذشته‌ی او را جبران نمی‌کند. ولی حتا اگر کلک سیاسی هم باشد، این کار را کرده است. یعنی آمده و خط نشان داده است. من می‌گویم احتمال بالفعل پیوستن مردم زیاد است. همانطور که احتمال بالقوه‌ی سرکوب در دولت هم زیاد است. چرا که او هم پارگیری می‌کند. پاسخ این است کارزاری در پیش داریم که ممکن است به زودی خود را نشان ندهد. پیش‌بینی این مساله دیگر خلاقیت هر فردیست. البته احتمال حضور مردم به دلیل حذف یارانه‌ها بیشتر می‌شود. به هر حال نیروهای متفاوتی در تبدیل به پتانسیل به نیروی کارگران دست در کارند.

آقای محجوب گفته‌اند پرداخت هدفمند کردن یارانه‌ها مثل یک سیل است که این سیل وقتی فرو می‌نشیند ممکن است تبدیل به آب گوارایی بشود ولی وقتی که راه می‌افتد ویرانگر است و همه چیز را نابود می‌کند. آسیب‌های اجتماعی، کارگری، آسیب به فقرا، تولید کنندگان، آسیب ملی و غیره را به دنبال دارد. و در حقیقت مثل این است که داریم پوستین را از زیر پای فقرا می‌کشیم و به آنها وعده می‌دهیم که می‌خواهیم یک کمک‌هایی به شما بکنیم. یعنی در حقیقت و با توجه به صحبت‌های شما، برداشت من این است که ایشان با طرح این قضا به نوعی می‌خواهند طرف مقابل را بترسانند تا بگویند سهم ما را هم بدهید. حواستان باشد که اگر ما با هم نباشیم و هوای ما را نداشته باشی این سیل ممکن است خودت را هم ببرد.

دکتررییس دانا: تا آنجا که من ایشان و سازمان متبوعش را، خانه‌ی کارگر را می‌شناسم همه‌ی اینها در دوره‌ی سیاست‌های تغییر ساختاری به شدت سازشکار و سهم‌گیر بودند. ولی اگر نخواهم نیت‌خوانی کنم. خود این حرف درست است. منتها او به زبان خودش گفته است. بله سوابق آنها مردمی عدالت خواهانه و کارگری نیست. سوابق اپورتونیستی است تمامش. اما خود حرف درست است. اینجوری می‌توانم بگویم. ببین کار به کجا کشیده که آن دستگاهی که همیشه تمشیت امور می‌داد می‌گفت این تکه‌اش را خوب کنیم، آن تکه‌اش بد است. این قسمتش تقصیر کمونیست‌هاست و آن قسمتش فلان، الان دیگه نمی‌گوید. می‌گوید سیل دارد می‌آید. به این ترتیب بله. من می‌گویم چرا دولتی که می‌داند سیل دارد راه می‌افتد باز هم این کار را می‌کند. عرض کردم، دکتر مالجو هم گفتند، آن نتایجی را مترصد بر این می‌خواهد بگیرد. می‌گوید انتقال قدرت هزینه دارد دیگر، انباشت ثروت به دست خودی‌ها هزینه دارد و من می‌دهم. در عین حال می‌گوید نیرو هم می‌گیرم. نه همه‌ی آن دهک را که نشان گرفتیم. بلکه از جمعیت‌ها و بخش‌هایی که واقعا می‌خواهند سازگار کنند و بخوراندند، نیروها را بیآورند در خیابان. ضمناً ایدئولوژی هم همراهش است. می‌روند پیش آقای مصباح یزدی و می‌گویند اینها مهدورالدم‌اند. می‌بینیم این روزها چه می‌گویند. در مورد آن پزشک اردوگاه کهریزک، که با آن وضع مشکوک کشته شد و یا جوانانی که در این تظاهرات‌ها کشته شدند، آماده‌اند به لحاظ ایدئولوژی دلیل بتراشند. حالا این طوفان فرزندان ناهمگون می‌زاید. من تشخیص تمام شکل‌های این فرزندان را نمی‌دانم. اما این طوفان است. اینجا اتفاقی خواهد افتاد. من تکرار می‌کنم انتظار کمتری دارم از آن گستردگی میلیونی خرداد که در شهر تهران شما به زودی ببینید. ولی در عوض آن حرکت مقداری سطحی بود. به نظر من زین پس سطحی خواهد بود به آن گستردگی، ولی سازمان یافته‌تر و عمیق‌تر. زیر پوست شهر اتفاق‌هایی خواهد افتاد و قوی‌تر خواهد شد.

با تحلیل طبقاتی اگر بخواهیم همزمانی این دو جریان یعنی جنبشی که در خیابان‌هاست و اجرای طرح‌هایی مانند طرح هدفمند کردن یارانه‌ها را تحلیل کنیم، این همزمانی چگونه تفسیر خواهد شد؟

رییس دانا: من از دکتر مالجو عذر خواهی می‌کنم چون خیلی حرف زدم. اما حس می‌کنم این سوال خیلی به زبان من نزدیک است. من گمان می‌کنم کسی نگفته است که سوسیالیست‌ها و یا طبقه‌ی کارگر از آرمان‌های خودشان دست بکشند. اما من فکر می‌کنم دموکراسی به اعلا درجه برای همه‌ی اینها مفید است. به ویژه دموکراسی که در بنا کردن آن خودشان دخالت داشته باشند. من به این ترتیب گمان می‌کنم با طرح خواسته‌های صنفی و طبقاتی خودشان می‌توانند در یک جریان دموکراتیک و وظیفه‌ی خودشان را انجام دهند. وظیفه‌ی سوسیالیستی و وظیفه‌ی دموکراتیک را می‌توان با هم انجام داد. اگر تضاد و مانع‌تراشی است بگذاریم آن طرف انجام دهد. بگذار آن طرف بگوید که صفوف خود را از کارگران و زحمتکشان و چپ‌ها که سابقه مبارزاتی دارند در این کشور جدا کنیم. البته توصیه من معنایش این نیست که برویم و همدیگر را در آغوش بگیریم و شادی کنیم و بازی سبز و قرمز و آبی در آوریم. من این گونه نمی‌گویم. ولی من می‌گویم وقتی یک جریان دموکراسی خواهی جنبش دموکراتیک شکل می‌گیرد، بسیار دریغ است که جنبش استخواندار چپ، سوسیالیستی، دموکراتیک و جنبش کارگری هول شود. فوری شوری آن را بگیرد و ببرد توی دیگی که نمی‌داند چیست. شاید دیگ دعوی قدرت باشد. یا اینکه از آن طرف برود و بگوید چون اینجا باید بحث طبقاتی را دقیق نکرد و بگوید چون دستمزد ما و ساعات کار مستقیماً در این شعارها مطرح نیست، من مستقیماً وارد عمل نمی‌شوم و برود گوشه‌ای بنشیند. اما چرا باید از طبقه‌ی کارگر انتظار داشته باشیم که چنین کاری بکند؟ چرا نمی‌تواند بکند؟ برای اینکه رهبری ندارد. برای اینکه سازمان خاص خود را ندارد. برای اینکه سازمان‌های طرفدار کارگر فعالان و مبارزان کارگری نفوذ چندانی در کارگران ندارند که بتوانند طبقه‌ی کارگر را به جنبش در آورند. اما یادمان نرود به هر حال هر چه باشد باز هم اینها هستند که دارند برای آزادی برای رهایی طبقه‌ی کارگر تلاش می‌کنند. همین‌ها هستند دو تا بیشتر سه تا کمتر. من نگفتم ماستمالی، آشتی و گره زدن. چه بسا ممکن است همین‌ها هم باشند. اما من الان نمی‌توانم بگویم. من که نقش رهبری ندارم. کارکرد دموکراتیک چیزی را به من حکم نکرده است. ولی من سمت و سو را دارم می‌بینم. طبقه‌ی کارگر و چپ و سوسیالیست‌ها نه می‌توانند در آغوش چیزی خود را غرق کنند نه مطلقاً خود را به بی‌اعتنایی بزنند. آنها اگر رای ندادند می‌توانند مواضع مستقلانه و منتقدانه‌ی خود را حفظ کنند، ولی دفاع از حقوق مردمی که به خیابان آمده‌اند و استفاده از فضای دموکراتیسمی که هدف آن است، به اعلا درجه برایشان مفید است.

به نظر من بعداً می‌شود چیزهای دیگر را هم اضافه کرد. کجای جهان قدرت از طریق محصل‌ها شکل گرفته است. این نیست. این دیگر مشت آهنین یا طبقه‌ی کارگر و نیروی کار است که باید عمل کند. "گمان می‌کنم هنوز مشت آهنین بلند نشده است تا من به شما بگویم نظامی و سرباز و توپ و تانک چیست؟ نمی‌خواهم از آن آرزوها به شما بگویم که نیروی مردمی اگر به پاخیزد صاعقه‌ها رنگ می‌بازند. از آن فرم‌های اسطورهمانند و شعارگونه نمی‌خواهم صحبت کنم. ولی به شما می‌گویم که این کشور و این جامعه طاقت ۱۰ روز اعتصاب سراسری را در چند رشته‌ی اساسی ندارد. آن وقت در غافلگیری چیزی دست من نیست، برای آنکه من نه حزب دارم نه قائم به ذات برای جامعه‌ی امروز نیرویی هستم. حالا من فقط یک تحلیل‌گرم که دارم آن را می‌گویم. البته اتفاقاً ممکن است آن بالایی‌ها بیایند و بگویند بس کنید، پرهیز کنید. دست بکشید از خیانت و این جور حرف‌ها. بیایند و بگویند بر اثر کار شما دو نفر مردند و یا بچه‌ی مردم به بیمارستان نرسید. آنجاست که روحیه‌ی ضد خشونت و نلسون ماندلایی آنها گل می‌کند. آن موقع است که باید گفت آقا تمام تاریخ ۱۰۰ سال گذشته‌ی ایران شاهد خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین عملکرد جباران بوده است، شما صدایتان در نیامد. الان که من از تنها ابزار خودم، که آن را هم به من اعطا نکردند بلکه فرصت به دست آمده تا از آن، یعنی، اعتصاب استفاده کنم، برای خوشبختی فرزند تو و خودم، این را به من می‌گویند.

به هر حال من اسطوره نمی‌سازم. من با نظرات تروتسکی‌اشنایم و علاقه‌هایی هم دارم، ولی تروتسکیست نیستم بنابراین طبقه‌ی کارگر برای من مقدس نیست. اما عمل و سوگیری طبقه‌ی کارگر را دارم. من این طبقه را مسول تاریخ می‌دانم. به نظر من رمز نجات در اینجا نهفته است. چه نوع نجاتی؟ نه آن نجات کار از بند سرمایه. نه از آن صحبت نمی‌کنم. برای اینکه حداقلی از موازین دموکراسی را تثبیت کنم و در جامعه جا بیاندازیم که فرزندان ما بتوانند امنیت داشته باشند. بدانیم که فساد نیست. بدانیم که سرمایه و دسترنج مردم به خارج فرار نمی‌کند. بدانیم که فرزندانمان در کوچه‌ها معتاد نمی‌شوند، کشته نمی‌شوند، به کهریزک ربوده نمی‌شوند. بدانیم که حال اگر فرزندانمان کار می‌کنند، شانس مساوی با بقیه دارند. این حداقل نیازهای انسانی است. من این جنبش را اگر در این راستا در حال حرکت است، بویژه خود را از بازیگران قدرت جدا می‌کند، ستایش می‌کنم. توصیه من این است که در واقع کارگران باید از این فرصت استفاده‌ی مناسب و نه فرصت‌طلبانه کنند. ولی من نمی‌توانم برای آنها دستور صادر کنم.

آقای مالجو نظر شما در باره‌ی صحبت‌های آقای رییس دانا چیست؟

دکتر مالجو: من طبیعتاً با بخشی‌های زیادی از حرف‌های ایشان موافقم، اما گیرم با استفاده از نوع دیگری از چارچوب مفهومی. کل ماجرا را من به شرحی می‌فهمم که الان عرض می‌کنم. در تمام سی‌ساله‌ی قبل از ۲۲ خرداد بر حسب اینکه از چه دهه و سالی حرف می‌زنیم شکاف‌های اجتماعی و تضادهای گسترده‌ای در جامعه‌ی ما بوده است که دولت‌های گوناگون از قضا شاید مهم‌ترین پدیده‌آوردندگان این تضادها بوده‌اند. شکاف جنسیتی و فرودستی زنان و سرکوب مردسالارانه. شکاف‌های مذهبی و ستم نه فقط بر سنی‌ها بلکه بر پیروان سایر ادیان. شکاف‌های قومیتی و مطالبی که بر برخی از اقوام هم-وطنمان رفته است. و البته تضاد میان نیروی کار و سرمایه و استثمار ممتد و طاقت‌فرسای نیروی کار در همه‌ی این سالیان. این تضادها همواره وجود داشته است. این مجموعه از سلسله‌مراتب‌ها همواره اسباب نارضایتی گسترده میان بخش‌های فرودست در هر یک از این دوگانگی‌های مذکور بوده است. نارضایتی‌ها بسیار گسترده بوده اما ضرورتاً کنش‌های سیاسی در راستای ریشه‌کنی سلسله‌مراتب‌های اجتماعی و رفع نارضایتی‌ها چندان وجود نداشته است. نارضایتی البته بوده اما فرصت سیاسی برای بیان و مفصل‌بندی نارضایتی‌ها چندان وجود نداشته است. عرض من این است که ۲۲ خرداد و فضای متعاقب آن در حقیقت نوعی فرصت سیاسی پدید آورده برای به فریاد درآوردن نارضایتی‌ها. ۲۲ خرداد به نوبه‌ی خودش محصول تفرقه‌گسترده‌ای است که در طبقه‌ی سیاسی حاکم پدید آمده است. همین تفرقه‌ی سیاسی است که به انواع نیروهای مترقی که همواره تحت سرکوب شدید بوده‌اند مجال می‌دهد تا تلاش خود را برای تحقق آرمان‌های خود بکنند. تفرقه در طبقه‌ی سیاسی حاکم امر بسیار میمون و مبارکی است. نباید با این پدیده به این صورت برخورد کرد که بگوییم این دعوا اصلاً دعوی ما نیست بلکه دعوی خود حاکمان است. البته که این دعوا در بین حاکمان برقرار است اما همین لحظه‌ی دعواست که برای شهروندان نیز مجال کنش سیاسی پدید آورده است. تفرقه در طبقه‌ی سیاسی حاکم در حقیقت نوعی فرصت سیاسی برای به چالش کشیدن نظم موجود برای همه‌ی مخالف‌خوانان پدید آورده است. حالا استفاده از این فرصت سیاسی در گرو تلاش برای بقای این فرصت نیز هست. به نظر من، بقای فرصت سیاسی پدیدآمده در میان‌مدت بیش از چیز در گرو صیانت از استمرار تفرقه‌ی سیاسی میان طبقه‌ی سیاسی حاکم است. محور اصلی تفرقه نیز بر سر موجودیت نهاد سیاسی انتخابات است که در حول آن نیز خواسته‌های طبقه‌ی متوسط قرار گرفته است.

من سوالی دارم. کی گفته که مثلاً طبقه‌ی کارگر فقط خواسته‌های صنفی و اقتصادی دارد. تحلیل‌گریکی از این تلویزیون‌های خارجی می‌گفت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، آزادی‌های پوشش و... اینها خواسته‌های طبقه‌ی متوسط است. مثل این است که برای کارگران مهم نیست که بتواند از این آزادی‌ها استفاده کند. تشکل خودش را داشته باشد.. آزادی‌های دموکراتیک داشته باشد که بتواند حرفش را بزند، در کارخانه اگر انتقادی کرد مورد بازخواست و اخراج و زندان قرار نگیرد و یا با نامزد یا دوستش بتواند در خیابان‌ها به راحتی راه برود... وقتی بحث تحلیل طبقاتی می‌کنیم، نباید آن را به خواسته‌های اقتصادی محدود کنیم یا فقط به خواسته‌های صنفی. دقیقاً طبقه‌ی کارگر و همه‌ی طبقات دیگر در کنار خواسته‌های صنفی و اقتصادی‌شان یک سری خواسته‌های دموکراتیک دارند. خواسته‌های سیاسی و اجتماعی هم دارند. خوب اینجوی قضیه را ببینیم. خیلی از کارگران را می‌بینیم که، به دلیل امنیت شغلی حرات نمی‌کنند که اعتراضات خیابانی را به کارخانه و محیط‌های کار ببرند، اما آنها هم به خیابان می‌آیند.

بعد دیگری از اعتراضات طبقه‌ی کارگر در کارخانه‌ها در جریان است. خیلی قبل‌تر از جنبش سبز شروع شده است. ۶-۷ سال گذشته و حتا قبل‌ترش را هم نگاه کنیم. ببینیم چه تعداد اعتراضات در کارخانه‌ها انجام شده است؟ چه تعداد کارگر آمده‌اند، جاده‌ها را بسته‌اند، کتک خوردند؟ حتا در شهر بابک کشته دادند. (این روزها سالگرد این کشته شدگان است) پس جنبش کارگری از خیلی قبل شروع شده و هم چنان هم ادامه دارد. در بعد اقتصادی و صنفی جهت خودش را دارد. در بعدها دیگر هم ما حضورشان را می‌بینیم. بیایید درصد بگیریم درصد طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگران مزدبگیر و جمعیت تهران را. وبعد ببینیم که آیا این جنبش محدود می‌شود به طبقه‌ی متوسط، یا طبقات دیگر هم هستند؟ چنانچه شنیده‌ایم از یک کارخانه بزرگ نزدیک تهران ۲۰ نفر اخراج شده‌اند، آن هم به دلیل شرکت در اعتراضات خیابانی.

مالجو: اجازه دهید نکته‌ای را اضافه کنم. فرمایش شما کاملاً متین است. آدم‌ها در نقش‌های مختلفی ظاهر می‌شوند. اعضای طبقه‌ی کارگر نیز مثل هر عضو از هر طبقه‌ی دیگر در نقش‌های گوناگونی ظاهر می‌شوند: مثلاً در کارخانه نقش کارگر را ایفا می‌کنند، در خانه نقش عضو خانواده اعم از مرد یا زن را بازی می‌کنند، و در خیابان نیز در نقش شهروند ظاهر می‌شوند. طبیعتاً اعضای طبقه‌ی کارگر نیز طالب آزادی‌های سیاسی و فرهنگی هستند. اگر می‌گوییم طبقه‌ی کارگر هنوز به جنبش

اعتراضی ماه‌های اخیر نپیوسته است، به این معنا نیست که اعضای طبقه کارگر مثلاً در نقش شهروندان در کنار سایر هم-شهری‌های خودشان در اعتراض‌های اخیر حضور نداشته‌اند، بلکه صرفاً به این معناست که اعضای طبقه کارگر هنوز در نقش طبقه کارگر یعنی در کارخانه به جنبش اعتراضی نپیوسته‌اند، مثلاً در قالب کنش سیاسی اعتصاب.

دکتر رییس دانا: من فکر می‌کنم بحث‌های خوبی شده است. این که شما دارید می‌گویید درست است. حتماً اگر کارگران باتمام قدرت ممکن در جامعه ولی برای خواسته‌های دموکراتیک اعمال اثر بکنند، این چه چیزی را تعیین می‌کند. پدیده ای هم داریم به نام روندهای تاریخی. پدیده ای داریم به نام شرایط اجتماعی به نام مراحل گذار. آن آگاهی‌هایی که در خود همان در واقع به نظر من کنت آرو با این بحث ناخواسته روش تحلیل پراکسیس را (Learning by doing) یادگیری در عمل خیلی عالی در آن بحث تکنولوژی‌ها آورده، بدون اینکه اعتقادی داشته باشد، مطلب درست را گفته است. آن کنش و واکنش که بین نظریه و عمل شکل می‌گیرد آن تعیین می‌کند. به این ترتیب ما از آن احزابی که نه حزب هستند و نه چپ، نه کارگرد و نه کمونیست و خارج نشسته اند و پفی می‌آیند و خود را نخود هر آش می‌کنند و خالی می‌بندند، نیستیم. از آنها نیستیم که بگویم یا می‌آیم و اینهایی که من می‌گویم باید داشته باشید. در غیر این صورت هر کس دیگری کارگران را به هر راهی برای مبارزات دموکراتیک آزادی خواهانه بکشد، ضد طبقه‌ی کارگر است. در آن صورت می‌گوید فقط به نفع، یک جریان هست در جهان که می‌تواند منافع کارگر را بشناسد. آن هم حزب ماست. و بعد هم خودشان یک چند نفری بیشتر نیستند که در خارج از کشور نشسته اند هی از این حرف‌ها برای هم تیکه پاره می‌کنند و تجزیه می‌شوند بعد هم اولین کاری که می‌کنند این است که فحش می‌دهند به ملتی که وطنش را دوست دارد. یعنی خیلی از دلایل که در خیابان آمده اند به خاطر این است که وطنی که دارند در آن زندگی می‌کنند، سرمایه‌های زندگی شان در آن هست دارد به غارت می‌رود. ولی به محضی که این را بگویی، می‌گوید که آهان اینها ناسیونالیست هستند و قابل اعتماد نیستند. پس معلوم نیست که خودش به زبان فارسی تلویزیون گذاشته برای ایران. چرا نمی‌روند به نیجریه و مبارزانشان را آنجا نمی‌کنند. دیگه بابا چرا بند کرده ای به ایران. اینقدر دغلی می‌کنند که نشان دهنده‌ی این است که اتفاقاً کارگران و چپ‌ها را از حرکت واقعی دور کنند. اما بحث ما این است که به طبقه‌ی می‌تواند به خاطر خواسته‌ها دموکراتیک وارد عمل بشود. ولی برای آنکه دچار اشتباه نشود اعتصاب‌نفتگران را بکند و حکومتی را سرکار بیاورد و جانشین حکومت قبل بکند که بلافاصله دستش را قطع کند.

چرا تاریخ مهم‌ترین علم بشری است؟ برای همین قانون‌مندی‌هاست که به دست می‌دهد. ریاضیات هم می‌خواهی یاد بدهی، به قول تروتسکی، باید بر اساس تاریخش درس بدهی. نمی‌توانی از اول بیایی و معادلات دیفرانسیل یا جبر و... را درس بدهی. باید بیایی از آن آغاز شروع کنی. تاریخ این درس را می‌دهد که این بار، تازه این بار هم ممکن است ما اشتباه کنیم. این به این معنا نیست که نباید وارد عمل شد. به نظر من این بار این پیش‌اندیشه را طبقه‌ی کارگر دارد و کاملاً هم قابل فهم است که من دارم هزینه می‌دهم، وضع این است خرابتر هم می‌شود. تک تک ما دستگیر بشویم، زن و بچه‌هایمان از این که هست بدبخت‌تر می‌شوند، درحالی که نمی‌بینم که رهبران جنبش حتماً بپذیرد حقانیت پدیده‌ی ای به نام سندیکا را بپذیرند، اسم بردن از طبقه هم برایشان تابو است. به این دلایل است که به صورت جمعی عقب می‌کشد. اگر رهبری هم از میان آنان بگوید به طور ماهیتی و جمعی برویم به جنبش در جواب می‌گوید تو داری کار سیاسی می‌کنی. تو مثلاً فلان حزبی. تو می‌یی که اول برویم انتخابات و رای بدهیم و بعد پشت رهبریش برویم و او به قدرت برسد تا بعد چه شود؟ به گمان من این حرف‌ها افراطی نیست. ما داریم حرف‌های خیلی متعادلی می‌زنیم. به این معنا که می‌گویم یک جریانی در جامعه به راه افتاده است که مستقل از جنگ قدرت و قالب فکری رهبری سیاسی بخشی از آن، جریان خواسته‌های دموکراتیک است. ما اصلاً نمی‌دانیم این جریان همه‌شان رهبری یک شکل دارند یا نه و تازه نمی‌دانیم رهبری رسمی اعلام شده‌اش چقدر پوست بیاندازد و یا نه خودش را عوض کند یا نه و اصلاً بپذیرد که راست یا نادرست وارد عمل شود. همه‌ی اینها از طریق (learning by doing) است. همه‌ی اینها از طریق پراکسیس است. وارد عمل شدن است. نه از راه دور سنجای نداریم. کنترل از راه دور که مثلاً کره ماه را شناسایی کند، اطلاعاتش را بیاورد و بگوید ته دل اینها چیست. کارگران در عمل است که می‌دانند و می‌توانند بیابند. وقتی هم که به میدان می‌آیند می‌بینند رهبری یک جریانی هنوز هم که به قدرت نرسیده است کوچکترین انتقاد را بر نمی‌تابد. وقتی بهشان می‌گویم سرکوب‌های دهه‌ی ۶۰ را محکوم کنید؛ می‌بینیم که خود این حرف و گوینده‌اش را محکوم می‌کنند. بخش مجرب و مبارز کارگران، برای این چیزهاست که نمی‌آید. اما اینکه نمی‌آید به این معنی نیست که نباید درجای دیگر فعالیتش را انجام دهد. این که یک جریانی کارگری به حد کافی کارگری نیست، نافی یک جریان کارگری نمی‌شود. او باید کار خودش را بکند ضمن اینکه کماکان باید پارش را در خود این جنبش پیدا کند.

خود این جنبش که داریم از آن حرف می‌زنیم، قبل از ۲۱ خرداد چیزی نبوده است. اگر چیزی که هیچی نبوده، پس این مردمی که آمده اند ۹۰ درصد شان مال چه هستند؟ پس این واقعیت است خود این عینی است. نباید اینها را بچسبانیم به گذشته و بگوییم که همه اینها از اعماق دهه‌ی ۶۰ می‌آیند و سرکوب‌گرند. اینطور نیست. برای اینکه سن متوسط شرکت‌کننده اجازه نمی‌دهد که آنها را بشناسند. ضمناً جنگ قدرت را هم در آن بالا می‌بینیم و می‌شناسیم. به این سبب به گمان من عمل و کنش اجتماعی از طریق آگاهی و از طریق تجربه‌اندوزی در عمل و به ویژه یادگیری از درس‌های تاریخی می‌تواند به رهبری نوین این جنبش کمک کند و در جهت‌دهی آن تاثیر بگذارد. من به نگرش جبهه‌ای کاسبکارانه اعتقاد ندارم و بگویم حالا تا یک جا با هم هستیم. دعوا و سنگ‌هایمان را بعد و می‌کنیم. نه اینجوری نیست. از اول یک تحلیل معین و یک خواسته‌های که مورد نیاز همگان در جامعه و خواسته‌های دموکراتیک همانطور که ایشان گفتند. طبقه‌ی کارگر از مدتها پیش برای آزادی مبارزه می‌کرده است. مثلاً خواست تشکل داشته است. کارگران شرکت واحد مگر چه می‌خواستند؟ اول تشکل را می‌خواستند. کارگران فلزکار مکانیک مگر چه می‌خواهند؟ کارگران لاستیک البرز چه می‌خواهند؟ تشکل خود را. در کنارش خواست زندگی هم هست. خواست اقتصادی هم هست. همین طور طبقه‌ی متوسط مدرن که در جنبش سبزه‌ها همکاری کرده و مداخله می‌کند در کنار خواست دموکراتیک که خواست آراست، خواست صنفی هم می‌تواند داشته باشد و دارد. معلم‌ها هم می‌توانند در آنجا بگویند من هم آرایم را می‌خواهم. یک نفر را نگذاری بالای سر من و وزیرش کنی. من می‌خواهم یکی باشد با او مذاکره‌ای سازنده و آزاد و موثر داشته باشم و به او بگویم آقا اولویت من این است نه فرستادن پول‌ها به خارج از کشور. برای او هم که خواسته‌های صنفی اش را مطرح می‌کند خیلی خوب است. و باید هم مطرح کند. منتها من گمان می‌کنم که در اینجا تنگ نظری‌های اکونومیستی و دیدگاه‌های؟؟؟ خیلی خشک و کاسبکارانه هم در کار است. خاصه در کار اصلاح‌طلبان خیلی دولتی. این آن چیزی نیست که معیار حرکت باشد و تحلیل داشته باشد.

در انتها من به شخصه از صحبت‌های امید یعنی دکتر مالجو رفیق عزیزم بسیار استفاده کردم از او و شما سپاسگزارم.

- ما هم از شما و آقای مالجو ممنونیم.

منبع: کانون مدافعان حقوق کارگر

<http://kanoonmodafean.blogfa.com>